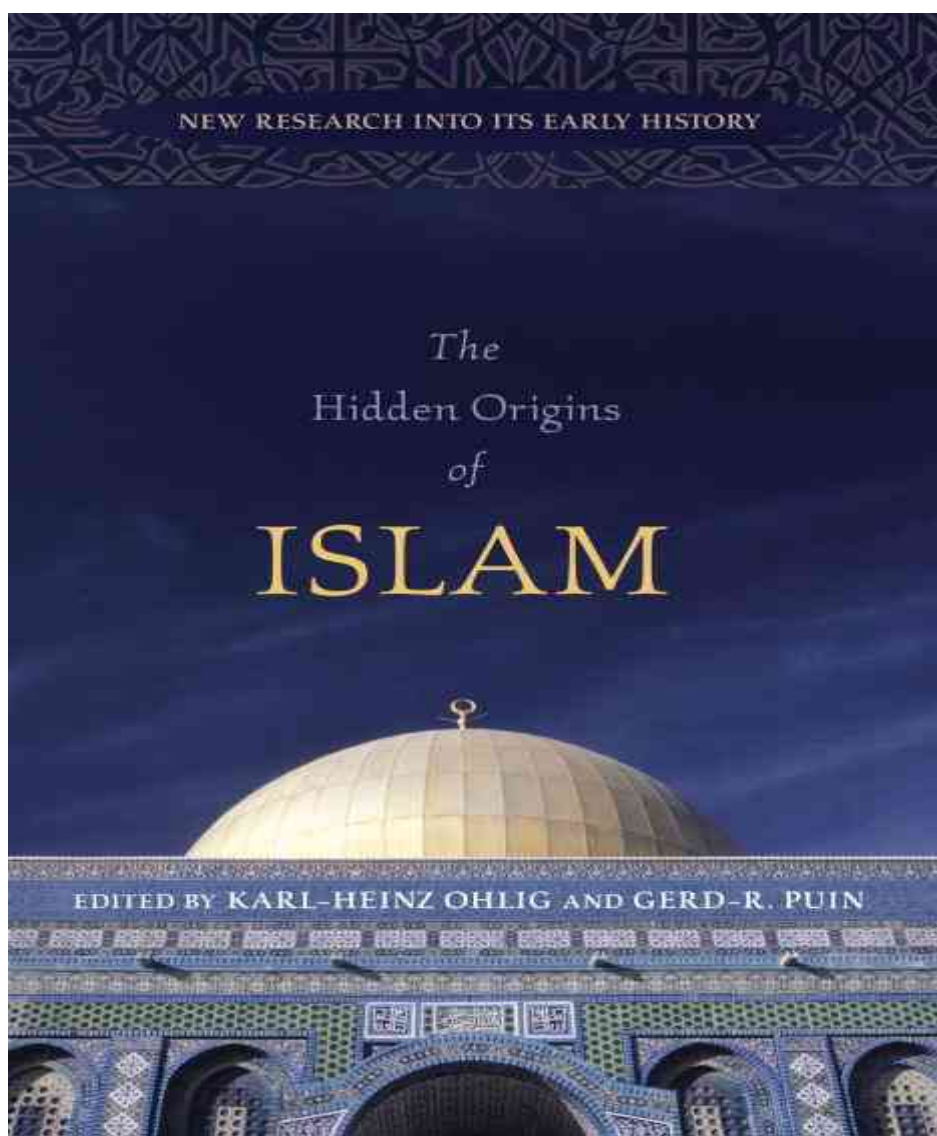


آغازِ ناروشنِ دینِ اسلام

بازسازی تاریخ اسلام برپایهٔ سنگ نبشته ها و سکه های پول

بخش دوم



فُلکر پُپ (Volker Popp)

کارل-هاینتس اوهلیگ (Karl-Heinz Ohlig)

گرد ر. پوین (Gerd-R. Puin)

برگردان: جاوید نامجو

## 5. دوره «عبدالمک» تا پایان فرمانروایی پسران او در سال 125 عربی (747 میلادی)

### 5.1 فرمانروایی عرب و جانشینان فرمانروایی

اوج درگیری میان «عبدالمک» با کایزر بیزانس در «کنستانتینوپل» زدن سکه های طلا در سرزمین های زیر فرمان عرب ها بود. تا این زمان عرب ها در سرزمین های پیشین بخش خاوری بیزانس با زدن سکه های مسین و ضرب سکه هایی با الگوبرداری از ساسانیان بسنده میکردند. زدن سکه های طلا از سوی «عبدالمک» یک تهدیدی نسبت به جایگاه برجسته کایزر بیزانس در «کنستانتینوپل» بود. کایزر بیزانس همیشه از این حق بهره‌مند بود، که از راه ضرب سکه های طلا آیین فرمانروایی روم را در خاور ادامه بدهد. «عبدالمک» با ضرب سکه های تلایی خودش به یکه تازی کایزر بیزانس پایان داد، که میخواست همچنان گردش سکه های طلا در بخش خاوری سرزمین های پیشین بیزانس را زیر کنترل خودش داشته باشد. همزمان «عبدالمک» با زدن سکه های جداگانه، جایگاه خودش را همچون هم‌اورد (حریف) کایزر بیزانس در «کنستانتینوپل» نشان میداد.

زدن سکه های طلا از سال 74 عربی (696 میلادی) کاملاً در خدمت تبلیغات و برنامه دینی مُحَمَّدَانِیْسِمِ «عبدالمک» بود. سکه «عبدالمک» در مخالفت با سکه کایزر بیزانس، بجای اشاره به عیسی مسیح به «اسرائیل راستین» اشاره میکرد؛ و در این پیوند سکه «عبدالمک» نگاره پلکان سنگی (Yegar Sahaduta) توراتی را که نماد بنیانگذاری اسرائیل بدست یعقوب بود، جانشین نگاره عیسی مسیح کرد که او را همچون فرمانروای جهان نشان میداد. برنوشته سکه «عبدالمک» میگوید: هیچ خدایی نیست بجز الله، تنها او هست، ستوده/ برگزیده باد پیامبر خدا [ لا اله الا الله وحده محمد رسول الله ( la ilaha illa Allah wahdahu ) muhammadun rasulu llah ]<sup>1</sup>.

زدن سکه های طلا نمایشگر برنامه حکومتی «عبدالمک» در پذیرش ساختارهای حکومتی رژیم های پیشین بود. در بخش دیوانسالاری هیچ دگرگونی انقلابی انجام نگرفت، بلکه «عبدالمک» میراث حکومتی را که از خاور و باختر به او رسیده بود، درهم آمیخت.

در کنار سکه های نقره ای در سرزمین های پیشین ساسانیان در خاور، سکه های مسین در سوریه نمایان شدند. با زدن سکه های طلا بگونه خودسالار (مستقل)، و با درنگ داشتن آیین کشورهای باختر، به ویژه مصر، این وضعیت کامل شد. بدینسان یک سیستم ضرب سکه بوجود آمد که سه گونه فلز را بکار میبرد، بدون اینکه در سراسر سرزمین های زیر فرمان عرب ها سکه های زده شده، همسان استفاده شوند. سرزمین های خاوری سکه های نقره ای را نگهداشتند، سرزمین های باختری سکه های طلا، سوریه استفاده سنتی از سکه های مسین را ادامه داد.<sup>2</sup>

این عملگرایی (pragmatism) یک شرطی برای انجام کارهای دیوانی با کمترین سایش (اصطکاک) در سرزمین هایی بود که از زمان اسکندر بزرگ و جانشین های او برای نخستین بار پس از گذشت هزار سال دوباره همبسته شده بود: یک سرزمینی از مصر گرفته تا آسیای مرکزی، و مرزهای چین. این پاساژ بوجود

آمده بازده یک دگرگونی بنیادین در سال 622 میلادی است، یعنی پیروزی «هراکلیوس» بر لشکر ایران. این پیروزی به کنار گذاشته شدن دودمان ساسانی فرجامید و به همراه آن به یک بخشبندی هزار ساله، میان سرزمین های زیر نفوذ ایران در خاور و سرزمین های زیر فرمان یونان-روم پایان داد. نتیجه این دگرگونی ریشه ای حتی تا به امروز کوچ عرب های مَحْمَدَانِیسم از خاور به سوی باختر است. پرتو های این جنبش پُر تکاپو (dynamic) که اسلامشناسان سنتی سرچشمه آنرا موعظه های پیامبر عرب ها میدانند، از عربستان به سوریه نتابید، بلکه از ایران به سوریه. راستای گسترش جنبش مَحْمَدَانِیسم از جنوب به سوی شمال نبود، بلکه از خاور به سوی باختر بود. این دیدگاه که گسترش اسلام را از جنوب به سوی شمال میپندارد و از آغاز سده سوم اسلام سرچشمه میگیرد، بخشی از تاریخ افسانه ای/دینی است که برای این جنبش نوشته اند. قهرمان این داستان «خالد ابن ولید» است<sup>3</sup>، کسیکه پیوند مکه با این داستان پُر تکاپو را میفهمد. در گزارش های شبیه «تاریخی» سده سوم اسلام این قهرمان همچون رهبر یک لشکر پیروزمند از مکه به سوی خاور عربستان نشان داده میشود. پیشروی این کارزار، او را به میهن ابراهیم در «کلده (Chaldea) عراق امروزی» و سپس به کانون مسیحیان نستوری میانرودان، الحیره، هدایت میکند. از آنجا او به سوی باختر، آران (Arran)، روان میشود که واپسین ایستگاه سفر توراتی ابراهیم است، و از آنجا راه او به سوی سرزمینی هدایت میشود که به عرب ها که فرزندان اسماعیل هستند، نوید داده شده است، و از رودخانه جوردان که نزدیک «یارموک (Yarmük)» است، گذر میکند. پیروزی در این نبرد نشانه همراهی اراده خداوندی با این کشورگشایی است. شهر عربی (نبطی های) دمشق تسخیر میشود.

تاریخ دینی رویدادهای تاریخی را میپوشاند. در چهارچوب یک تاریخ رستگاری (salvation history) عربی، عرب های ایرانی که ساکن میانرودان بودند، با یک میهن کهن و افسانه ای در عربستان پیوند داده میشوند. بدینسان نمایان شدن آنها در نماگاه تاریخ با یک ژرفای تاریخی همراه میشود. آغاز این تاریخ رستگاری سپس تر مکه در جنوب سرزمین کهن نبطی ها (Nabataeans) میشود.

این پنداشت هایی که ریشه در تاریخ رستگاری داشتند، پس از سال 138 عربی (760 میلادی) آگاهی درباره رویدادهای راستین تاریخی را پس راندند: اشراف عرب در سرزمین های ساسانی قدرت سیاسی/رزمی شان را در جایگاه افسران جنگی در سوریه و مصر اشغالی بدست آوردند. پس از فروپاشی دودمان ساسانی که پیامد شکست خسرو پرویز از هراکلیوس در سال 622 میلادی بود، یگان های رزمی عرب های ایرانی که در ارتش ایران خدمت میکردند، در همان کشورهای اشغالی ماندند و به میهن شان، میانرودان بازنگشتند. و از راه همکاری با پیشوایان مذهبی بخش خاوری سرزمین های پیشین بیزانس، زمین واپس نشینی (عقب نشینی) نیروهای بجای مانده بیزانس از آن نیسنگ ها را فراهم آوردند.

## 5.2 دیدگاه فرمانروایی: تندیس ها، راهسازی، پرستشگاه اصلی کلیسای حکومتی، اندیشه

### سیهون

در جایگاه همآورد کایزر در «گنستانینوئل» عبدالمک هیچ ترسی نداشت آیین برتری جویی (hegemony) ساسانیان و رومیان را ادامه بدهد. با آنکه آن تندیس بزرگ فرمانروای عرب که در نزدیکی «یریشو

(Jerichos)» در «خربه المفجر» پیدا شده است، نمیتوان راسته (مستقیم) به «عبدالمک» نسبت داد، نشان میدهد که آیین نگارگری (نقاشی) از فرمانروایان و برپا کردن تندیس آنها تا پایان سده نخستین عربی، هنوز ناپدید نشده بود.<sup>4</sup>

اعمال قدرت و درهم آمیختن توانمندی های بدست آمده، در پشت کاخ های بلندپایگان و طبقه تازه به قدرت رسیده حاکم در سرزمین های زیر فرمان عرب ها مرزین نماند (محدود نماند). آذین بندی بخشی شمالی ضلع خاوری کاخ «خربه المفجر» از نساجی ساسانی الگو گرفته است، درحالیکه تزئینات بخش جنوبی این کاخ از هنر رومی-بیزانسی الهام گرفته است. این دو هنر را درهم نیامیخته اند، بلکه همانند آن نمونه ای که ما از ضرب سکه میشناسیم، در کنار هم وجود داشتند. وارثان نوین قدرت، بر زمینی در نزدیکی دریای مرده زندگی میکردند، در شهرک هایی با ساختمان های پیچیده که در آنها هم آیین رومی/سوری و هم آیین میانرودان/ایرانی جذب شده بودند.

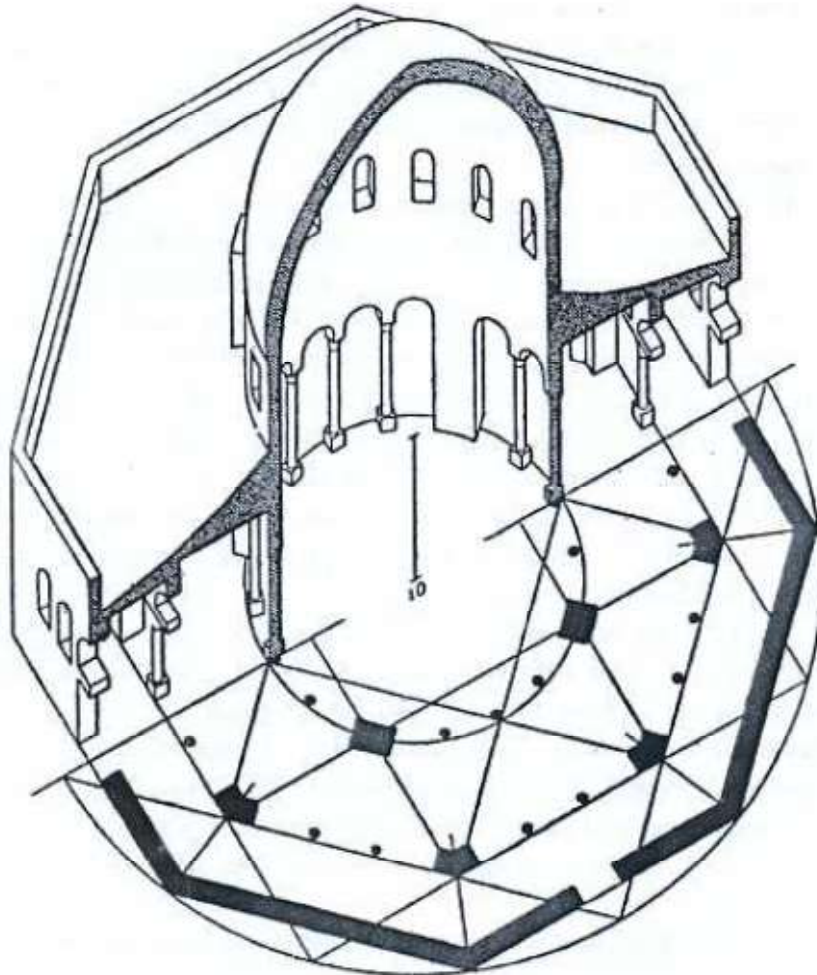
در پیوند با ساختن قبه الصخره، خیابان میان دمشق و اورشلیم بازسازی شد. از این دوران هنوز ستون سنگی ای وجود دارد که بازه میان دو شهر را نشان میدهد. این ستون سنگی در سال 73 عربی (695 میلادی) تاریخگذاری شده است.<sup>5</sup> خود قبه الصخره برای آن دوره یک ساختمان سترگی است. این ساختمان به دلیل بزرگیش با آرامگاه عیسی مسیح (Church of the Holy Sepulcher) هموردی میکند، و تجلی پنداشت های مردمان سوریه از کلیسا همچون ساختمانی است که از نقشه پرستشگاه سلیمان الگوبرداری کرده است. در کلیسا های اتیوپی هنوز هم به این روش ساختمان سازی توجه میشود.

اندرون کلیساهای اتیوپی از سه بخش مرکزی ساخته شده است: در بخش اندرونی «تابوت (Tabot) مقدس (The Ark of covenant)» جای دارد، سواى این در اینجا یک کتیبه سنگی (Table of stone) هست که تجلی همه «تابوت» است. در این بخش تنها کشیش و پادشاه اجازه ورود دارند. در بخش میانی مراسم دینی را بجا میآورند؛ بخش بیرونی را برای شرکت کنندگان در خواندن گروهی سروده های کلیسا درنگر گرفته اند. دینباوران در جایگاهی رو به روی کلیسا میایستند و از راه درهای گشوده شده کلیسا، مراسم درون کلیسا را دنبال میکنند.

ساختمان قبه الصخره از این بخشبندی فضای درون کلیساهای اتیوپی، پیروی میکند. آن تخته سنگی که این ساختمان بر آن بنا شده است، نقش بخش درونی ساختمان را بازی میکند که «تابوت (The Ark of covenant)» را در خودش جای داده است. بخش درونی این ساختمان با چهار تیرک سترگ مرزین (محدود) شده است، در میان این تیرک ها دوازده ستون در گروه سه تایی ایستاده اند. این چهار تیرک یادآور آیین ساسانیان در ساختن پرستشگاه مقدس «چهار طاق» است. ساختمان قبه الصخره در اینجا از هنر مهرازی (معماری) ایرانی در ساختن آتشکده پیروی کرده است. و این هنر مهرازی ایرانی در ساختن کلیساهای ارمنستان بجا مانده است.<sup>6</sup>

این چهار تیرک هماهنگ با آیین سوری ها در ساختن پرستشگاه، یک سقف گنبدی را حمل میکنند. این گنبد یک گنبد چوبی است. در این دوره توانایی برای ساختن ساختمان های گنبد دار با آجر وجود داشت،

ولی تنها به دلیل نیازهای مذهبی برای ساختن گنبد کمانه دار با ساختمایه های ناپایدار، از آجر استفاده نشد. پاسخ به این پرسش که این دوازده ستون باید یادآور چه چیزی باشند، نام این ساختمان میدهد که پرستشگاه «سیهون نوین» است: شاگردان (حواریون) عیسی مسیح دوازده تن بودند.



نگاره 23: نمایی از هشت بر قبه الصخره برای نشان دادن چهار تیرک و دوازده ستون در بخش مرکزی زیر گنبد این ساختمان.

### 5.3 درک نوشته دیواری در هشت بر (octagon) قبه الصخره همچون رساله دینی «عبدالمک»

به فرمان «عبدالمک» رساله دینی (ekthesis) او درباره مسیحت را در اندرون هشت بر ساختمان قبه الصخره برنگاشتند. از نگاه تاریخی در اینجا برای نخستین بار درباره وظیفه نسبت به اسلام گفتگو میشود.<sup>7</sup> این کار «عبدالمک» سنجش پذیر است با رفتار کایزر «هراکلیوس» نیم سده پیش از این در «کنستانتینوپل»، که همچنین گذاشت رساله خودش درباره مسیحت را بر دیوار اندرونی کلیسای «هاگیا سوفیا» برنشانند (نصب کنند). در اورشلیم نیز همانند «کنستانتینوپل» میبایستی این رساله دینی، جامعه مذهبی را به هنایند (متاثر سازد). در اینجا به نگهداری از مسیحت سوگند خورده میشود «یا اهل کتاب! (شما مردم کتاب دار!»

برای «عبدال‌مک» روشن است: منظور از "دین" که همچون یک پیمان‌نامه میان خدا و انسان هاست، "اسلام" می‌باشد. طبیعی است که نگاه این خواسته به رفتار شخصی دین‌باوران نیست، بلکه هدفش رفتار جامعه دین‌باوران است. یک جامعه دینی پراکنده که هموندانش دشمن همدیگر هستند، نمیتواند در برابر خدا بایستد. با چنین جامعه دینی نمیتوان یک پیمانی را بست! از اینرو باید درگیری پیرامون تفسیر نوشته های مقدس پایان پذیرد و به یک همداستانی (توافق) در پیوند با یک درک کلی از نوشته مقدس رسید. جامعه دینی باید از چنان ویژگی برخوردار باشد که بازتاب دهنده پنداشت "الله الصمد (آن خدایی که بی نیاز است)" باشد. پنداشت باور به خدای یگانه، از یک جامعه دینی (که طرف قرارداد با خدای یگانه است) درخواست میکند که درک یگانه از پیام (نوشته) خدا داشته باشد. در نتیجه، وظیفه مذهبی (دین) که نتیجه پیمان با خداست، بازسازی پیمان شکسته شده از راه تسلیم (اسلام) دوباره به قرار داد است. این نگاه به دین همچنین در پایان به یک درک یگانه از پیام (نوشته) خدا می‌فرجامد.

ولی، اگر آدم همچنان معنی "اسلام" را همانگونه که «هوروویتس (Horowitz)» ترجمه کرده است، بفهمد: "خود را تسلیم کردن، از خود گذشتن"، در این حالت هم‌آوردی میان اندیشه محمّدانیسم عبدال‌مک با خشک اندیشی متعصبانه (dogma) کلیسای کایزر بیزانس به جلو می‌خزد. با این پنداشت، کلیسای کایزر بیزانس از راه آیین آذین بندی اندرون کلیسا با نگاره های انسانی به بت پرستی روی آورده است، و پیروان این کلیسا مُشرک و خدمتکار بت ها هستند. «عبدال‌مک» در جایگاه یک بهینه گر (اصلاح طلب) همانند «لوتر (Luther)» هیچ ترسی از بکار بردن واژگان گویا نداشت که دشمنان دینیش را همچون یک "جهانی پُر از اهریمن" می‌پنداشت. با توجه به آن ویژگی هایی که تورات درباره ابراهام/ابراهیم قرآنی توصیف میکند، ابراهام آن راهی را که دین‌باور باید بی‌ماید، به او نشان میدهد: تنها از راه «بریدن» از کلیسای کایزر، که از دین برگشته است [hanpa) در زبان سوری]، او راه رسیدن به دین راستین الله را پیدا میکند، و این رفتار هماهنگ با پیمانی است که با خدا بسته شده است. قرآن ابراهام/ابراهیم را «حنیف» مینامد؛ این نام تنها از نگاه یزدانشناسی فهم پذیر است و نه از نگاه تاریخی. خیانت (مخالفت شرعی) ابراهیم به بت پرست ها، سبب میشود تا ابراهیم یک میهن نوی مینوی (معنوی) پیدا کند. پس از بریدن از سنت بت پرستان، ابراهیم میشود پیرو برجسته و دو آتشه نخستین دین تحریف نشده، که از زمان حضرت آدم وجود دارد. با نجات خودش از مغز شویی بت پرستان، او توانست وظیفه اش نسبت به دین را بازشناسد. واژه «هَنپا (hanpa)» که در زبان سوری ها یک ناسزاست و در زبان عربی «حنیف (مرتد)» معنی میشود، به دلیل ایستادگی ابراهیم در برابر بت پرستان، «حنیف» تبدیل به یک پاژنام ارجمند برای او میشود. بدینسان این فراخواندن (دعوت) به اسلام در پیوند با هُشدارها و درخواست هایی که بر دیوار قبه الصخره نگارش شده اند، معنی پیدا میکند. این هُشدارها اشاره به ارج داشتن "سه" تن از نگاه محمّدانیسم میکنند: ماریا (مریم) در جایگاه "زاینده خدا"، عیسی در جایگاه "مسیح" و "فرمانروای جهان" و روح القدس در یک شکلی که از پنداشت "الله الصمد (خدا بی نیاز است)" فراتر میرود.

## 5.4 نقش ابزار پرستشگاه سلیمان بر سکه های «عبدالملك»: منوره (شمعدان هفت شاخه) با برنوشته اسلامی

در پیوند با برپا کردن پرستشگاه قبه الصخره که در جایگاه پرستشگاه «سیهون نوین (New Zion)» و کانون یک کلیسای عربی-مُخمدانیسم-مسیحی حکومتی، بشمار می‌آید، میبایست به نگاره ابزار پرستشگاه سلیمان بر سکه های مسین عربی همدوره (contemporary) اشاره شود.

یک سکه ویژه مسین در پیوند با «حرم (قبه الصخره)» عبدالملك وجود دارد که جانشین «حرم» معاویه، زیارتگاه یحیی غسل دهنده، در دمشق، شد. سکه های دمشق با نقش «سر یحیی غسل دهنده» در ستایش از او زده میشدند، ولی نگاره ابزار پرستشگاه سلیمان بر سکه های پول دیگر به یک پیامبر اشاره نمیکرد، بلکه رویهم رفته به سیهون در جایگاه یک مجموعه (که نماد باور به دین یهود است) نگاه میکرد.

نمونه های فراوانی از سکه های مسین شناخته شده اند، همه آنها از پلستین سرچشمه میگیرند. روی سکه ها برنوشته «لا اله الا الله وحده (la ilaha illa Allah wahdahu)»، دیده میشود که از پایین به بالا و در سوی راست در نزدیکی منوره (شمعدان هفت شاخه) نوشته شده است. پشت سکه همین برنوشته را در سه خط حمل میکند. «ج. گ. ستیکل (J. G. Stickel)» در آغاز سال 1886 میلادی نمونه هایی از کُلکسیون شهر «ینا (Jena)» در آلمان انتشار داد، گویا داده هایی که او در دسترس همگانی گذاشت، مورد توجه قرار نگرفت.<sup>9</sup> شگفت انگیز است که نام مُخمد روی سکه مسین که نقش منوره، را حمل میکند، وجود ندارد. از اینرو آدم میتواند پدیدار شدن این سکه ها را به دوران معاویه نسبت بدهد. نمایان شدن این برنوشته عربی «لا اله الا الله وحده»، در مخالفت با این ادعای اسلامشناسی است که عبدالملك را عرب میپندارد.

از نگاه من زبان عربی زبان بنیادین طبقه بلندپایگان و حکمرانان عرب بوده است. از نمونه دلایل این نگاه، عربی کردن جایگاه های مقدس است. به هر روی، یک سوری فرهیخته سوابی پدربزرگش در «حاوران (Hawran)» رفتار نمیکرد. برای او بکار بردن زبان های متفاوت در پیرامون های گوناگون زندگی رواند بود. او در خانه با زبان نبطی به لهجه بومی سخن میگفت، در آموزشگاه به زبان یونانی، در کلیسا به زبان آرامی، در آرتش به زبان عربی که زبان رسمی و زبان دربار بود. آیین گفتگو به زبان های گوناگون در سوریه دارای مدت زمان درازی بود.

همانگونه که زبان ملی یکی از ویژگی های ساختاری یک حکومت ملی و مرکزگرای نوین است، اسلامشناسی نوین نخست کوشش کرد، تا وجود یک «زبان ملی» در حکومت های آغاز اسلام را روشن کند. اسلامشناسی نوین با این پُرسش، سرچشمه خودش را در جایگاه فرزند اندیشه های میهنپرستانه در سده نوزدهم میلادی افشا کرد. در واپسین دوران باستان هیچکس این نگرانی را نداشت که بکاربردن زبانزدهای (اصطلاح های) آشنا و رواند عبری همانند "الله احد (قرآن سوره 112، آیه 1)" در هنگام توضیح برداشت های مذهبی، همچون گنج واژه های (اصطلاح های) عربی فهمیده شوند.



«عبدالمک» همانند نیای خودش «معاویه» اندیشهٔ سیهون<sup>10</sup> را نمایندگی میکرد. در اینجا «عبدالمک» در جایگاه هوادار یزدانشناسی کهن سوری نمایان نمیشود، بلکه بسان همورد بیزانس. در این میان، بیزانس ها رویدادهای جهانی را از دریچهٔ باورهای مسیحی تفسیر میکردند و دیگر خودشان را بسان میراثداران یک فرمانروایی جهانی نمیدیدند، بلکه همچون یک ملت برگزیده که از سوی دشمنان دین مسیح محاصره شده اند<sup>10</sup>. به هر روی، آدم متوجه میشود که در زمان «عبدالمک» گرایش به منوره (شعمدان) هفت شاخه که تقلیدی از سنت یهودی بود، به منورهٔ پنج شاخه تمایل پیدا میکند. در اینجا روند پذیرفته شدن یک سنت و دگرگون شدن آن به کمک هنر شمایل‌گرایی (iconography) از این دوره روشن میشود. شعمدان که نماد آیین یهودی است، نگهداشته میشود، ولی به یک شعمدان پرستشگاه اسرائیل راستین<sup>11</sup> و «سیهون نوین» تبدیل میشود. بدینسان شمارهٔ پنج، جانشین شمارهٔ هفت میشود؛ از شعمدان هفت شاخه ای پرستشگاه، شعمدان پنج شاخه ای «سیهون نوین» پدید میآید. آیین یهود همچنان دنبال میشود، ولی نه برپایهٔ آن درکی که یهودیان داشتند، بلکه هماهنگ با یک درک عربی-مسیحی. این یک اشتباه است، اگر آدم بخواهد در اینجا یک شکلی از مسیحیت یهودی را ببیند! نقشی شعمدان عرب-مسیحی با نام مُحَمَّد گره خورده است. از اینرو، این شعمدان برپایهٔ همداستانی (توافقی) که تاکنون میان اسلام پژوهان انجام گرفته است، یک شعمدان اسلامی است. آن شعمدان پنج شاخه ای با بیان نام عیسی در جایگاه مُحَمَّد بخشی از باور به «اندیشهٔ سیهون» است، همچنین قبه الصخره بخشی از اندیشهٔ سیهون است، که در نوشتهٔ دیواری بخش اندرونی هشت بر (octagon) آن برای نخستین بار نام «اسلام» از نگاه تاریخی ثبت شده است<sup>11</sup>.



نگارهٔ 24: شعمدان پنج شاخه ای با برنوشتهٔ محمدانیسم.



## 5.5 «عبدالملك» در جایگاه «داود نو»

اگر کایزر «هراکلیوس» یک نیم سده پیش، پس از پیروزی بر خسرو پرویز برای خودش جشن نامیده شدن «داود نو» را برگزار کرد<sup>12</sup>، «عبدالملك» خودش را همچون پدر «سلیمان نو» نشان میداد. و «عبدالملك» در جایگاه یک عرب که نسبت پدری با پسرش سلیمان داشت، خودش را «داود نو» میشناساند.

اگر بخواهیم از دریچه عهد عتیق (انجیل) نگاه کنیم، «عبدالملك» در جایگاه «داود نو» جانشین پادشاهی به نام «ساول» (Saul)، نخستین پادشاه اسرائیلی<sup>13</sup> میشود. این یک نمونه دیگر برای نشان دادن چشم همچشمی میان «کنستانتینوپل» و عرب های مسیحی در خاور است، کسانیکه در خاور سروران تازه سرزمین های شده بودند که پیش از این از آن بیزانس بودند. کایزر بیزانس خودش را بر روی سکه های تلایی «خدمتکار کریست / (servus Christi)» مینامید، ولی هماورد او در اورشلیم خودش را «سخنگوی خدا (خلیفه الله)» میدانست. کایزر بیزانس در جایگاه کسی که «جالوت (Goliath)» را شکست داد، «داود نو» است، و فرمانروای عرب نیز بر پایه پنداشت های عهد عتیق (انجیل) «داود نو» است، زیرا رژیم «پادشاه ساول (Saul)» را برکنار کرده است. در اینجا منظور از «ساول»، معاویه است، یک پادشاه جنگجو که از نگاه کلیسای عربی در سرزمین های زیر فرمان عرب ها، گمراه بود. هم از نگاه کایزر بیزانس در «کنستانتینوپل» و هم از نگاه فرمانروای عرب در خاور، عهد عتیق (انجیل) سرچشمه اندیشه ها و الهام بخش نقشی بود که از فرمانروا انتظار میرفت.

داشتن این اختیار که فرمانروای عرب خودش را سخنگوی خدا (خلیفه الله) بنامد، با توجه به نقشی بود که کایزر بیزانس در «کنستانتینوپل» برای خودش درنگر گرفته بود. از سال 629 میلادی «هراکلیوس» دیگر خودش را بدون توجه به آن تصویری که آدم از فرمانروای روم داشت، - «خودکامه (autokrator)» نام نمیبرد، بلکه «باسیلئوس (basileus)» یعنی شاه. این دگرگونی تنها زمانی باور پذیر میشود، که آدم به پس زمینه های مذهبی که به حاکمیت سزاواری (مشروعیت) میدادند، رویکرد نشان دهد. فرنام «باسیلئوس» که پیش از این برای نامیدن شاهان زبردست بکار میرفت، نه تنها گامی به سوی دادن شکل «هلینیستی (یونانی)» به باور دینی است، بلکه نشان میدهد که شاه (حکومت)، فرمانبردار فرمانروایی عیسی مسیح است. فرنام «باسیلئوس» را میتوان اینگونه انگاشت که شاه، رعیت مسیحی / زمینی یک فرمانروای آسمانی است. همینکه آدم این فرنام را بشکل کامل بنویسد، پس زمینه مسیحی این فرنام روشن میشود: "pistos en Christoi basileus (آن شاهی که به عیسی مسیح باور دارد)."

«هراکلیوس» تنها در جایگاه «باورمند (مومن)» به عیسی مسیح (Christ)، سزاوار فرمانروایی بود. و «عبدالملك» تنها به نام «سخنگوی خدا (خلیفه الله)» و هماهنگ با درک دینی کلیسای عربی در سرزمین های زیر نفوذ عرب ها، میتوانست فرمانروایی کند. کایزر اورتودوکس بیزانس سزاواریش (مشروعیتش) را از راه فرمانبرداری از یک فرمانروای آسمانی، یعنی عیسی مسیح (Christ)، که همچون فرمانروای جهان است، بدست میآورد، ولی به واژگونه کایزر بیزانس، فرمانروای عرب که پیرو اندیشه دینی اورتوپراکسی بود، مشروعیت برای فرمانرواییش را از راه نمایندگی علاقه و دلبستگی به مُحَمَّد بدست میآورد. مُحَمَّد جزء یک

آیینی است که در آن، الله از زمانِ آدم اختیارش را به جانشین هایش (ولی الامر) و نماینده هایش (ولی الله) میدهد.

## 5.5 گسترش "مُحَمَّدَانِيسَم" در باختر، تا اسپانیا

در حالیکه برنامه های ضرب سکه که در زمان «عبدالملك» و جانشین های او بسیاری از کارگاه های سکه زنی در خاورِ سرزمین های عربی، یعنی در سرزمین هایی که پیش از این زیر فرمانروایی ساسانیان بودند، دوباره زنده و شکوفا کرد، بنگر میآید که مصر خودش را از این روند دور نگهداشت. ضرب سکه های درهم نه از مصر، و نه از سرزمین های بخش باختری زیر فرمانروایی عرب ها در زمان «عبدالملك» و جانشین های او شناخته شده است.

### 5.6.1 مصر

یکی از برادرهای «عبدالملك» در مصر امیر بود. یک برنوشته بر روی یک پُل که رویِ کانال «الفسطاط» کشیده شده است، گواه برنامه های سازندگی اوست<sup>13</sup>. چیزیکه جلب توجه میکند، این است که درونمایه (محتوی) این برنوشته هیچ اشاره ای به جنبش دینی "مُحَمَّدَانِيسَم" برادر او در اورشلیم نمیکند. این برنوشته تنها خُجستگی (تبرک) آسمانی برای این بنا و آن شخص و خانواده او آرزو میکند که از این بنا پُشتیبانی مالی کرده است. این برنوشته که به سال 69 عربی تاریخ گذاری شده است، میگوید: " ساخته شدنِ این پُلِ کمانی را عبدالعزیز بن مروان، امیر، مدیریت کرده است. الله به همه کارهای ساختمانی او میمنت (برکت) بخشد، فرمانروایی او را تایید کند و او را با خود و خانواده اش خُرسند سازد. ایدون باد (آمین). سَعَد ابو عُثْمَان اینرا ساخت، عبدالرحمان در ماه صفر سال 69 اینرا نوشت<sup>14</sup>."

در نتیجه، ما گواه پیشرفتِ یک جنبش دینی زیر پرچمِ شعار مُحَمَّد و در پرتو گسترش یزدانشناسی سوری در خاورِ سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها هستیم. آن قبیله های عرب که در آغازِ مسیحیت (کمابیش در سده سوم میلادی) با یزدانشناسی سوری آشنا شدند، نگهداری از این بینش دینی را با پاسداری از هویتِ خودشان پیوند زدند. آنها پس از پذیرفتن مسیحیت، نگهداری از آموزش های دین مسیح را که برای نخستین بار با آنها آشنا شدند، آغاز یک آیین نوی قبیله گری بشمار آوردند. آن مسیحیتِ ویژه که در آغاز برای گسترش دین مسیح تبلیغ میشد، دین نوی این قبیله های عرب شد. این پدیده عدمِ دلبستگی این قبیله ها را به ادامه رشد و نموِ باورهای دینی شان، نشان میدهد. این قبیله ها نه به آموزه های دینی «أرْتُوکسی (orthodoxy)» دلبستگی داشتند و نه به دُکترین «أرْتُوپراکسی (orthopraxy)»، زیرا آنها تنها از اینراه میتوانستند امنیت و اُستواریِ قانون های دینی قبیله را پایندانی کنند (تضمین کنند).

بیرون از نیسنگ هایی که یزدانشناسی کهن سوری گسترش یافته بود، این گفتگوی درون دینی مسیحی دیگر نتوانست تاثیر گذار باشد: آیا عیسی همان مُحَمَّد، ستوده/ برگزیده در میان انسان هاست، همچنین عبدالله (خدمتکار خدا)، یا هماهنگ با باور هلینیستی (یونانی) و برپایه باور کُلیِ کلیسای بیزانس پسر خداست. گردهمایی های سراسریِ مسیحیان برای سده ها دیگر خودشان را سرگرم گفتگوهای ادامه دار

دربارهٔ پُرسمان های دینی و اینگونه پرسش ها نمیکردند. از نگاهِ بلندپایگانِ دینی وابسته به کایزر چنین پرسش هایی دیگر به "تاریخ" پیوسته بودند.

از نگاهِ روحانیونِ کُپتِ مونوفیسیتیسیم (coptic monophysite) در مصر هدف و آهنگِ تبلیغاتِ «عبدالمک» (یعنی دعوت برای شناساندنِ مسیح همچون مُحمّد)، همانند درگیری میان دو برادر ایرانی بود. یکی از این برادران میپنداشت که آن یزدانشناسی که مصریان میشناختند و همانمِ سردمدارِ دینیش «تستوریوس (Nestorius)» بود، «عربی» است، ولی یزدانشناسی دیگر که هماهنگ با کلیسای نستوری و حکومتی ایران بود، «ایرانی» است. این گفتگو هیچ تأثیری بر روحانیونِ کُپتِ مونوفیسیتیسیم مصری نداشت. از اینرو «عبدالعزیر» که آدمِ قدرت طلبی بود، در این اختلاف های بی ثمره خَنزک (خنثی) ماند. برای او همبستگی پیروانش در برابر دُشمنِ مشترکشان، کایزر بیزانس، مُهمتر از یگانگی آنها در گفتگوهای درون دینی-مسیحی بود.

## 5.6.2 طرابلس در دوران «عبدالمک»

سکه های طرابلس که از این دوره بدست آمده اند، تنها نام فرماندار را به ما میگویند. نام او «موسی بن نوسیار» است. به کمکِ برنوشتهٔ این سکه ها نمیتوان پیوندِ او با یک ارباب بزرگ (overlord) را پی گیری کرد. ولی اینکار تنها به کمکِ نقشی که در پشتِ سکه ها انداخته شده است، امکان پذیر است. ما در اینجا دوباره نمادِ دینِ حکومتی «عبدالمک» را پیدا میکنیم: "سنگ (the Yegar sahaduta)". بنگر میآید که «موسی بن نوسیار» یک آرزوی آتشین در عربی کردن دستگاہِ دیوانی نداشته است، زیرا او آیینِ نگارش به دبیرهٔ لاتین در آن بخش از آفریقا که پیش از این زیر نفوذِ روم بود، نگهداشت. برنوشتهٔ روی سکه میگوید: "این سکه به نام خدا در طرابلس زده شد [In nomine Domini num(m)us in Tripoli factus (sic!)]". برنوشتهٔ پشتِ سکه میگوید: "موسی پسر نوسیار امیر آفریقا [Muse Filius Nusir Amir A(frica)]". «موسی بن نوسیار» همچنین داده هایی را که دربارهٔ باور دینیش هستند، به آگاهی ما میرساند. روی یک سکه دیگر، برنوشته میگوید: "به نام خدا (تنها) یک خدا وجود دارد"<sup>15</sup>.

با داده های بالا میتوان دوباره این نتیجه گیری را کرد که در زمانِ «عبدالمک» زبانِ عربی هنوز در سراسر سرزمین های زیر فرمانِ عرب ها چیره نشده بود، نه در پیوند با باورهای آسمانی و نه در انجام کارهای زمینی. پیام های دینی به زبانِ حکومت های بومی فرستاده میشد. در خاورِ ایران، در سیستان/سکستان و کرمان زبان فرمانداران همچنان پهلوی بود که با دبیرهٔ آرامی نوشته میشد. در سوریه زبان فرمانداران بومی از سدهٔ ششم میلادی عربی بود-زیرا غسانیان که از نيسنگ های عربی به سوریه کوچ کرده بودند با آموزش و پرورش به زبان هلینیستی (یونانی) آشنایی نداشتند- در باختر لاتین همچنان زبان دیوانی ماند<sup>16</sup>.

وابستگی کارگاهِ ضربِ سکه در طرابلس به «عبدالمک» به کمکِ نقشِ سنگ (sahaduta) روی سکه ها روشن میشود. ولی این شهادتِ دینی که عیسی را همچون مُحمّد میشناسد، کجاست؟ همانگونه که ما این مورد را از مصرِ آن دوره میشناسیم، در زمانِ «عبدالمک» همچنین شعارِ مُحمّد روی سکه های طرابلس قابل

تشخیص نیست. آیا «عبدال‌مک» نمیخواست یا نمیتوانست هدف از «دعوت» دینیش را به نام مُحَمَّد پیش ببرد؟

در اینجا باید در نگر داشت، که شمال آفریقا پناهگاهی بود برای عقب نشینی نیروهایی که پیش از این به «معاویه» وفادار بودند. از اینرو بیشتر از پذیرش سروری «عبدال‌مک»، نمیشد از آنها چشمداشتی داشت. و در این پیوند پذیرش نماد دین حکومتی، سنگ (sahaduta)، برای پاسخ به این چشمداشت بسنده بود.

از این نیسنگ سکه هایی با نوشته های عربی شناسایی شده اند که در سال 80 عربی تاریخ گذاری شده اند. فرماندار «نومان (Numan)» سکه هایش را بدون فرنام زده است. برنوشته روی سکه ها تنها به تاریخ ضرب سکه ها اشاره کرده است: " در سال 80 [عربی]. برنوشته پشت سکه ها ترجمه عربی این گزاره « In nomine Domini (به نام خدا)» به زبان لاتین است: "به نام خدا، «ال نومان» آنرا فرمان داد". بسان نشانه ای برای پذیرش آیین محلی، در پشت سکه نقش نیم تنه کایزر بیزانس «کنستانس دوم (Constanc II)»، دیده میشود، و روی سکه نقش «پلکان سنگی (sahaduta)» نمایش داده شده است، که همچون نشانه ای برای پذیرش توازون نیروها در آن نیسنگ است.<sup>17</sup>

### 5.6.3 استان پیشین بیزانس در آفریقا با پایتخت «کارتیج (Carthage)» در زمان «عبدال‌مک»

سکه های تلا با نقش «پلکان سنگی (sahaduta)» در شمال آفریقا زده میشدند. به دلیل وجود سَمْبُل دین حکومتی، «پلکان سنگی (sahaduta)»، بر روی سکه، آنرا به زمان «عبدال‌مک» نسبت میدهند. این سکه های تلا که از آفریقای شمالی سرچشمه میگیرند، داده های فراوانی در پیوند با پنداشت هایی که از دین گسترده و چیره در این دوره وجود داشته است، دسترس ما میگذارند. برنوشته های روی سکه ها بگونه مخفف نوشته شده اند. در پایین این برنوشته ها بشکل کامل بازتاب یافته اند:



نگاره 25: سکه تلا از شمال آفریقا با برنوشته ای به زبان لاتین و نگاره «پلکان سنگی» از دوران الولید.

هیچ خدایی وجود ندارد، بجز آن خدایی که همانند دیگری ندارد (NON EST DEUS NISI UNUS CUI NON EST ALIUS SIMILIS)<sup>18</sup>.

یکی که خُداست، ولی همبسته نیست، همانند ( NON EST DEUS NISI UNUS CUI NON SOCIUS ALIUS )<sup>19</sup> (SIMILIS).

داده های دیگر که برنوشته های سکه های زمان «عبدالملک» در پیوند با ذات و هستی خدا بیان میکنند: خدا بزرگ، جاوید و آفریدگار است (DEUS ETERNUS DEUS MAGNUS DEUS OMNIUM CREATOR)<sup>20</sup>.

خُدا، و خدای جاویدان، هرکس او را میشناسد که سازنده همه چیز است ( DEUS ETERNUS DEUS MAGNUS )<sup>21</sup> (OMNIA NOSCENS OMNIUM CREATOR, datiert). تاریخ گذاری سکه: سال 87 عربی (709 میلادی).

به همراه نقش «پلکان سنگی (sahaduta)» برنوشته روی سکه نشانی گارگاه ضرب سکه را میدهد:

به نام خدای رحمان.....در آفریقا (IN NOMINE DOMINI MISERICORDIS SOLIDUS FERITUS IN AFRICA)<sup>22</sup>.

اگر آدم شک داشته باشد که آیا این سکه ها بدست آن عرب هایی زده شده اند که زیر پرچم مُحَمَّد کشورگشایی میکردند، او باید سیستم تاریخ گذاری سکه ها را مورد توجه قرار دهد. تاریخ گذاری سکه ها همچنان از سیستم سال مالیاتی (tax year) بیزانس پیروی میکند. و سال های مالیاتی یادداشت شده روی سکه ها همزمان هستند با دوران فرمانروایی «عبدالملک». فرمانروایان در استان آفریقا هنوز همانند سرلشکر «نومان» در طرابلس خودسالار نشده بودند، که در آنجا و در این دوره سکه هایش را برپایه سال عربی تاریخ گذاری میکرد:

به نام خدای بخشنده، در آفریقا فرمان شماره 2 ( IN NOMINE DOMINI MISERICORDIS SOLIDUS FERITUS )<sup>23</sup> سال 84 عربی برابر با 706 میلادی.

به نام خدای بخشنده، در آفریقا فرمان شماره 3 ( IN NOMINE DOMINI MISERICORDIS SOLIDUS FERITUS )<sup>24</sup> سال 85 عربی برابر با 707 میلادی.

واکاوی (تجزیه و تحلیل) این برنوشته ها این نتیجه را بدست نمیدهد که یک پیامبر عرب به نام مُحَمَّد پایه گذار یک دین تازه ای شده باشد. حتی شعار مُحَمَّد که برنامه دینی «عبدالملک» است، بازگویی نمیشود. شعار "اسلامی" بسم الله همانند یک گزاره مسیحی بیان میشود: به نام خداوند بخشنده ( IN NOMINE DOMINI MISERICORDIS ). حتی اگر نقش «پلکان سنگی (sahaduta)» روی سکه های تلا در استان آفریقا نمایان نشود، این دلیلی بر پیوند آن با فرمانروایی عرب ها در خاور ندارد (در اینجا هنوز نمیشود از پذیرفته شدن سنت نامگذاری در آفریقا سخن به میان بیاید). شعار-مُحَمَّد هیچ کجا بیان نمیشود. و این درست در زمانی است که جنبش دینی محمدانسیسم «عبدالملک» به نقطه اوج خودش رسیده بود! ولی سکه هایی که همزمان در بخش خاوری سرزمین های زیر فرمان عرب ها زده میشدند، شعار-مُحَمَّد را بر روی هر سکه بیان میکردند!

چه چیزی سبب شد تا مُبلغانِ این اندیشهٔ دینی که مسیح را همانندِ مُحَمَّدِ مَیپنداشت در شمال آفریقا ناکام بمانند؟ چه چیزی راهبندِ آنها در گسترشِ اندیشهٔ مُحَمَّدانیسم در آنجا شد؟ آیا «عبدالمک» خرسند بود که «دعوتش» را در میهنِ یزدانشناسی کهن سوری پیش ببرد؟ رهبری در باختر از همبستگی مسیحیان تشکیل شده بود که دشمن کایزر بیزانس بودند. مسیحیانِ مصری و شمالِ آفریقا نمیتوانستند مخالفِ شعارِ دیرینه ای همانند بسم الله باشند.<sup>25</sup> آنها همچنین مخالفِ اندیشهٔ توحید نبودند، همانگونه که این اندیشه با دبیرهٔ لاتین بر روی سکه های «عبدالمک» در استانِ آفریقا نمایان شده است.

این جمله که میگوید: خُدا بجز یکی نیست؛ انبازی (شریکی) همانند او وجود ندارد (NON EST DEUS NISI UNUS CUI NON SOCIUS ALIUS SIMILIS)<sup>26</sup> تنها برای درکِ یک هستومندی (وجودی) به نام الله نیست، همانگونه که در نوشته های اندرونی قبه الصخره بازتاب یافته است، بلکه میتواند اشاره ای هم به وجود مونوفیسیتیسم ها، مونارچیانیسیم ها (باور دارند خدا بخش ناپذیر است)، نستوری ها و آریایی ها (Arians) در میان ساکنانِ استانِ آفریقا باشد.<sup>27</sup>

این بُنپایه همچنین دربارهٔ رهبرانی دُرست است که زدن سکه را سفارش میکردند، و روی سکه هایشان این برنوشته نقش انداخته است: [به نام خُدا، هیچ خُدایی بجز خدا نیست، هیچ خُدایی (همانند او)..... IN NOMINE IN NOMINE DOMINI NON DEUS NISI DEUS SOLUS NON DEUS SIMILIS].<sup>28</sup> این آموزه که میگوید خُدای انسانگونه (god man) دارای یک ذات است، در نشستِ سراسری مسیحیان جهان در سال 451 میلادی در «کلسدون (Chalcedon)» نفرین شد. این تصمیم سببِ یک شکافِ پُر نشدنی میانِ کلیسای کایزر بیزانس با پیروان مونوفیسیتیسم مصر (کُپت ها) و بزودی همچنین و بخشی از سوری ها (یعقوبی ها) شد.

آدم میتواند با زیرِ ذره بین گذاشتنِ رفتارِ دوگانهٔ «عبدالمک»، سیاست های متفاوتِ او در جاهای متفاوت را مشاهده کند: «عبدالمک» اندیشهٔ دینی مُحَمَّد را در چهارچوبِ نخستین یزدانشناسی سوری در میهنش نمایندگی میکرد، یعنی در سرزمین های خاوری که پیش از این زیرِ فرمانروایی ساسانیان بودند، تا او آن درکِ عربی که از مسیحیت داشت برجسته نشان دهد. بدون اینکه «عبدالمک» بر باورهای یزدانشناسی کلیساهای مخالف کایزر بیزانس تاثیر بگذارد، او همبستگی آنها را در بیرون از سرزمین های خاور رهبری میکرد. معنی اینکار این است که او چهارچوبِ کار عملی کلیسای عربی سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها را که کانونش اورشلیم بود به مناطقِ مسکونی قبیله های عرب در ایران، میانرودان و سوریه مرزین کرد (محدود کرد). در پیرامونِ این نیسنگ هایی که تبلیغاتِ دینی انجام میگرفت، «عبدالمک» وضعیت موجود را پذیرفت، هم برای اینکه نیروهایش را زیاد کش ندهد، و هم برای اینکه کشورگشایی های فرصت طلبانه را امکان پذیر سازد، زیرا به واژگونهٔ دیدگاهی که بگونه کلی پذیرفته شده بود، هیچیک از اُستان های ثروتمند بیزانس در آفریقا به دست "کشورگشایان عرب" نیافتاد. وصیت کننده هم اکنون همهٔ ارث را خورده بود، پیش از اینکه این اُستان هایی که با مردمان «بربر (Berber)» پُر شده است، ضمیمهٔ سرزمین های «عبدالمک» شود.<sup>29</sup>

## 5.6.4 سکه های مغرب

این شیوهٔ نرمش پذیر (قابل انعطاف) در بکارگیری قدرت، این امکان را فراهم آورد که جزییات آشفته کننده را ندیده گرفت و باورهای سنتی ساکنین مسیحی و غیر مسیحی را پذیرفت. در این پیوند میتوان از رواداری در برخورد با نقش خدای ریش دار شمال آفریقا «بال (Baal)» بر سکه های شهر «تلمسان (Tlemcen)» نام برد که در کرانهٔ باختری شمال آفریقا قرار دارد.<sup>30</sup> سکه هایی که از شهر «طنجه (Tangir)» در مراکش یافت شده اند، برنوشته ای را که در پی میآید دور تا دور نقش یک فرمانروای گمنام با شمایل مردمان شمال آفریقا (Berber) نشان میدهند: "عیسی مسیح خدا، کسیکه همانند شماست؟" (DOMINE DEUS QVI TIBI SIMILIS) در پشت سکه ها یک نوشتهٔ عربی وجود دارد: "بنام خدا، این سکه های مسین در طنجه زده شده اند" (*bismi llah fals duriba bi-Tanjah*)<sup>31</sup>.

## 5.7 فرمانروایی پسران «عبدالمک»

### 5.7.1 باز نمود (شرح) ویژگی های کلی

ما با یک فرمانروایی سر و کار داریم که از جمله ویژگی‌ها، تاثیر گذاری با دو سرعت متفاوت است. برنامهٔ دینی این اندیشه که عیسی را همچون مُحَمَّد میپندارد هم اکنون بخشی از گذشتهٔ سوریه بوده است، ولی پرچمداران این «دعوت (اندیشه)» که خاستگاهش خاور است، هنوز دارند کوشش میکنند که این اندیشه را در بخش باختری سرزمین های زیر فرمان عرب ها جا بیاندازند. ما میتوانیم سرعت گسترش این اندیشه در باختر که عیسی را همچون مُحَمَّد میپندارد، تخمین بزنیم، اندیشه ای که توانست در ایران زنده بماند و در آنجا زیر چتر فرمانروایی عرب ها شکفته و گسترده شود؛ تخمین این سرعت به کمک سکه های تاریخگذاری شده با بیان نام مُحَمَّد امکان پذیر است.

برای فرمانروایی در سوریه هم اکنون چیزهای دیگری که با اهمیت بودند، پدید آمدند. پس از ریشه دواندن اندیشهٔ مُحَمَّد در بخش خاوری سرزمین های زیر فرمان عرب ها و در سوریه، این اندیشهٔ «عیسی همچون مُحَمَّد» - که از سوی کلیسای عربی در سرزمین های زیر فرمان عرب ها تبلیغ میشد - بسان «پشتیبان مقدس (patron saint)» دودمان حاکم، در ذهن عرب ها شکل گرفت. برپایهٔ آیین عرب ها تنها کسانی که از نگاه خونی همخانواده هستند، خودشان را وقف منافع مادی و مینویی (معنوی) همدیگر میکنند. کوشش های «عبدالمک» برای جا انداختن این اندیشه که «عیسی را همچون مُحَمَّد» میپنداشت، سبب شدند تا در دوران عباسیان در نگاه وابستگان قبیله های عرب، مُحَمَّد همچون پیامبر عرب ها و خویشاوند دودمان مروانیان (دودمان عبدالمک) نمایان شود.<sup>32</sup>

از این به پس، مروانیان دستکم در سوریه همچون خویشاوندان مینویی (معنوی) "برگزیده (مُحَمَّد)" بشمار میآمدند و «عبدالمک» را همچون نگهبان زیارتگاه این "برگزیده" میدیدند. زیارتگاه مُحَمَّد را که از دودمان داود بشمار میآمد، در اورشلیم «حرم» نامیدند، که از چتر پشتیبانی «عبدالمک» برخوردار بود. فرمانروایی



«عبدالملك» سزاواری (مشروعیت) سیاسیش را از راه نگهبانی از زیارتگاه آن "پشتیبان مقدس" (patron saint) بدست میآورد. از اینرو این پُرسش بیهوده است که آیا فرمانروایان مروانی پادشاه یا خلیفه بوده اند. نام فرمانروایان مروانی پس از سال 77-78 عربی نه روی سکه های طلا و نه روی سکه های نقره ای سرزمین های عربی نمایان شد. خودداری از بکار بردن نشان های ویژه فرمانروایان "اسلامی"، برای نامیدن آنها روی سکه ها، ناروامند (غیر عادی) است. با پیروی از درک و برداشت کلی اسلامی از نشستن یک فرمانروا بر تخت فرمانروایی، حکمرانی بدون توجه به حق زدن سکه، درک پذیر نیست.

از اینرو آدم میتواند براستی بپذیرد که در زمان «عبدالملك» یک شکلی از فرمانروایی پدید آمده بود که به جانشین های او نقش «سیدهای عرب» را میداد<sup>33</sup>، که نخستین خویشکاری آنها سازماندهی سفرهای زیارتی به سوی آرامگاه های مقدس بود، و دیگر اینکه همچون نگهبانان این جایگاه ها در آنجا حضور داشته باشند. سیاست آشتی «عبدالملك» با برادرهای مسیحی در بیزانس، در چهارچوب همین برنامه میگنجد. و به همین دلیل ما در زمان «عبدالملك» هیچ گزارشی درباره لشکرکشی به معنی «جهاد»، بدست نیآورده ایم<sup>34</sup>.

پیش از این «معاویه» از زیارتگاه یحیی غسل دهنده در دمشق نگهداری میکرد، تا در سوریه تاثیر گذار باشد. الولید مروانی نیز با الگو گرفتن از «معاویه» به اندیشه نگهداری از زیارتگاه های مقدس بازگشت. فرمانروایی او با گسترش «ناحیه مقدس» گره خورده بود. آرامگاه یحیی غسل دهنده را زیارتگاه بشمار آوردند، «ناحیه مقدس» را به اندازه ای گسترش دادند که دیوار گورستان کهن را هم در بر میگرفت. یک سنگنبشته که سال 86 عربی را تاریخ گذاری کرده است، به فرمان الولید در این جایگاه پابرجا شد. بخشی از کلیسای یحیی غسل دهنده را از جا کردند و یک مسجد را بجای آن ساختند<sup>35</sup>.

این بخشی از برنامه سازندگی الولید است. آدم نباید اینکار را با برنامه مسجد سازی همسان کند. برنامه گسترش و زیبا سازی اورشلیم و دمشق نشانه رشد و پیشرفت بود. بجای کلیسای کایزر بیزانس که بسیار بزرگ بود و دخمه ای که بیرون از کلیسا سر یحیی غسل دهنده را نگهداری میکرد، یک بنای دیگری ساخته شد، که در چهارچوب برنامه جای دادن زیارتگاه ها در «ناحیه مقدس»، یادمان سر یحیی غسل دهنده باشد. از اینرو هشام، برادر الولید، نگهداری از حرم «سرگیو» (که یک شخص مقدس کلیسای سوری بود)، در شهر الرصافه را پذیرفت. او زیارتگاه «سرگیو» را گسترش داد، همانگونه که برادرش در دمشق کار گسترش زیارتگاه ها را دنبال میکرد. بدینگونه سیدهای مروانی کانون قدرت های دینی در سوریه و شمال میانرودان را کنترل میکردند.

پس از مرگ واپسین پسر «عبدالملك» در سال 125 عربی، یک آشفتگی و سردرگمی در میان سیدهای مروانی پدید آمد؛ در پی آن، یک گروه از عرب های سید از خاور رهبری دینی عرب ها را پذیرفت. هماهنگ با این رویداد، کانون های دینی سیدهای مروانی یک پله به پس رانده شدند. کانون دینی آنها در دمشق ندیده گرفته شد، و اورشلیم نیز ناگزیر بود که به سود یک کانون تازه دینی در حجاز، مدینه، پس نشیند.

## 5.7.2 سکه های پسران «عبدالملک» در باختر

در بخشِ باختریِ سرزمین های زیر فرمان عرب ها، سرمشق ها از دورانِ «عبدالملک» همچنان تاثیر گذار بودند. تا سال 98 عربی در استان آفریقا نگارهٔ پلکانِ سنگی (*sahaduta*) روی سکه های تلا که وزن آنها نیم «سولیدوس (*Solidus*)»، یعنی نیم-سکه های تلای بیزانس بود با گزارهٔ زیر دیده میشود:

" SOLIDUS FERITUS IN AFRIKA ANNO XCVNI (sic).<sup>36</sup> " همزمان کوشش هایی برای یکسان سازی سکه های باختر با برنوشته هایی انجام گرفت که ویژهٔ سکه های خاور بودند. برای نمونه، در دمشق سه خط از برنوشتهٔ روی یک سکه، جانشینِ نگارهٔ «هراکلیوس» و با دوتا از پسران او شده است. همچنین نگارهٔ آتشدان سکه های ساسانی با نقشِ دو نگهبان در کنار آن، که روی سکه های نقره ای در خاور یافت شده اند، جای خود را به یک برنوشتهٔ سه خطی داده اند. به همین گونه یک برنوشتهٔ یک خطی در میانهٔ سکه جانشینِ نقشِ «پلکانِ سنگی (*sahaduta*)» بر سکه های تلای (*Solidi*) استان آفریقا شده است. با اینهمه میشود در پشتِ این برنوشته هنوز آن نقشِ پیشین را دید. این شیوهٔ کارِ دیوانسالاری در سرزمین های زیر فرمان عرب ها دارای نشانه های ویژهٔ خودش است. اگر شماری از ناآرامی هایی را که پیامدِ برنامهٔ دینی «عبدالملک» (یعنی دعوت به «مُحَمَّد») بودند، ندیده بگیریم، ما گواهِ هیچگونه دگرگونی های انقلابی نیستیم، بلکه تنها شاهدِ یک رُشد و نمؤ دنباله دار و پیوسته به سوی یک بینشِ عربی از فرمانروایی و شیوهٔ انجام آن هستیم.

سکهٔ تلای بیزانس (که وزنش با دینار دمشق برابری نمیکرد) که در اُستان آفریقا زده میشد، تا سال 94 عربی برپایهٔ آیین سال مالیاتی بیزانس، تاریخ گذاری میشد. از سال 84 عربی (706 میلادی) تا سال 94 عربی (716 میلادی) برنوشته های روی سکه های تلای بیزانس (*Solidi*) به زبان و دبیرهٔ نابِ لاتین نوشته میشدند.

برنوشتهٔ لاتینی که در دور تا دور سکه نوشته شده است، در پایان به مرکز سکه هدایت میشود، بگونه ای که این تصور پدید میآید که آدم با یک خطِ نوشته شده در مرکز سکه و یک خطِ نوشته شده در پیرامون سکه سروکار دارد. برنوشتهٔ روی سکه میگوید: "خدا بزرگ و جاویدان و آفریننده است.

(DEUS ETERNUS DEUS MAGNUS DEUS OMNIUM CREATOR)

نوشتهٔ پشتِ سکه نیز یک برنوشتهٔ لاتینی است که از الگوی روی سکه پیروی کرده است:

IN NOMINE DOMINI MISERICORDIS SOLIDUS FERITUS IN AFRICA INDICIONE II, III, IIII تا XIII برای سال 95 عربی.<sup>37</sup> نخست در زمانِ فرمانرواییِ سلیمان کوشش شد در اُستان آفریقا برنوشته های روی سکه ها را به زبان عربی بنویسند. روشِ تاریخگذاری سکه ها هم اکنون در سال 95 عربی دگرگون شده بود. بجایِ تاریخگذاری سکه ها برپایهٔ آیین سال مالیاتی بیزانس، همانگونه که برای زمانِ درازی در دورانِ الولیدی روا بود، ما برای نخستین بار گواهِ تاریخگذاری سکه ها برپایهٔ سال عربی هستیم.<sup>38</sup>

با آنکه در بخشِ خاوریِ سرزمین های زیر فرمان عرب ها از سال 77 عربی تنها یک سکهٔ تلای گمنام با یک برنوشته ناب میشناختند و از سال 78 عربی تنها یک سکهٔ نقرهٔ گمنام با بیان نامِ مُحَمَّد همچون رسول آشنا

بود، در بخش باختری سرزمین های زیر فرمان عرب ها در سال 97 عربی برای بار نخست سکه های طلا ضرب شدند که دو زبانه عربی/لاتین بودند.<sup>39</sup>



**نگاره 26:** سکه تلابی دو زبانه (عربی/لاتین) از شمال آفریقا با برنوشته مُحَمَّدَانِیْسَم از سال 98 عربی (720 میلادی).

در اینجا برای بار نخست بیان نام مُحَمَّد در بخش باختری سرزمین های زیر فرمان عرب ها در یک گزارش رسمی به شکل تاریخی ثبت شده است. در سال 66 عربی (688 میلادی) فرنام مُحَمَّد هم اکنون در بیشاپور نمایان شده بود. پس از گذشت سی و یک سال انگاشت (تصور) عیسی همچون مُحَمَّد جای خودش را در میان برنوشته سکه هایی پیدا کرد که در باختر سرزمین های زیر فرمان عرب ها میزدند. با وارد شدن برنامه دینی مُحَمَّد در سال 97 عربی (719 میلادی) به اُستان آفریقا، این برنامه دینی که عیسی را همچون مُحَمَّد میپندارد، به باختر سرزمین های زیر فرمان عرب ها رسید.<sup>40</sup>

### 5.7.3 سکه های اسپانیایی از سده نخست پس از قدرت گرفتن عرب ها

یک سکه اسپانیایی از این دوران شناخته شده است: یک سکه تلابی بیزانسی (*Solidus*) از سال 94 عربی (715 میلادی)<sup>41</sup>. «والکر (Walker)» این سکه طلا را به سال 711/12 میلادی تاریخ گذاری کرده است، زیرا او برپایه سالنامه قمری پس از هجرت این تاریخ را حساب کرده است. ولی از آنجا که در سال 93 عربی هنوز در برنامه دینی «عیسی همچون مُحَمَّد (برگزیده)»، عیسی هنوز به مُحَمَّد پیامبر عرب ها تکامل نیافته بود، هنوز آدم نمیتواند روی یک پیامبر عرب و هجرت او حساب باز کند. و در همین پیوند هنوز نمیتوان تاریخگذاری را با توجه به پیامبر عرب ها و سالنامه قمری انجام داد.

این سکه طلا یک برنوشته قابل توجه ای دارد: "HIC SOLIDUS FERITUS IN SPANIA ANNO XCIII SIMILIS" (این سکه طلا در اسپانیا در سال 93 زده شده است؛ پسندیده) "واژه «پسندیده (SIMILIS)» از آن برنوشته پشت سکه است. پشت سکه یک ستاره هفت شاخه وجود دارد، پلکان سنگی (*sahaduta*) دیده نمیشود، پیرامون

سکه نوشته شده است: "IN NOMINE DOMINI NON DEUS NISI DEUS SOLUS NON EST ALIUS" (به نام خدا، هیچ خدایی وجود ندارد بلکه تنها خدا؛ هیچکس دیگر همانند او نیست)."

این برنوشته نشان میدهد که «کشورگشایان» عرب میدانستند که وارد اسپانیا شده اند، ولی هنوز نمیدانستند که به شهر اندلس رسیده اند. نام اندلس نخست در سال 98 عربی (720 میلادی) روی برنوشته سکه ها دیده میشود. در بخش میانه روی سکه های تلالی سال 98 عربی یک ستاره هشت پر وجود دارد، که این برنوشته پیرامون آن نقش بسته است: "FERITOS SOLIDUS IN SPANIA ANNO X" (این سکه تلا در اسپانیا زده شد در سال... [ادامه نوشته ناپدید شده است]). پشت سکه ها به زبان عربی نوشته شده است. در بخش مرکزی پشت سکه در دو خط نوشته شده است: محمد رسول الله که پیرامون آن این برنوشته دیده میشود: *duriba hada l-dinar bi-l-Anddalus sanata thaman watisin* (این دینار در سال 98 در اندلس زده شده است)<sup>42</sup>.

بسیاری از گزارش های شگفت آور تاریخ نویسان «مسلمان» درباره گشایش اسپانیا در اینجا موشکافی نمیشوند. اخبار جورواجور درباره همکاری میان مردمان مسیحی و «بربر» شمال آفریقا با مردم غیر کاتولیک اسپانیا در برابر پادشاهی کاتولیک ویسگوت (Visigothic Kingdom)، در گزارش رویداد نویسان خاور دیده نمیشود. داستان گشایشگر (فاتح) باختر، موسی ابن نصیر لخمیدی (دوباره پیوندی دیگر با دودمان لخمیدها که در حیره حکومت میکردند) آینه تمام نمای داستان گشایش خاور بدست خالد ابن ولید است.

با نگاه به الگوهایی که گزارش های سنتی در دوران عباسیان برای بازگویی روایت ها بکار میبردند، آدم میتواند ببیند که عمر دوم که پس از پسران عبدالملک، الولید و سلیمان سرکار آمد، در راستای یک آیین پارساخویانه (سنت زاهدانه) خودش را با این نهاد سرگرم کرد که چگونه گذار از سده نخست عربی به سده سپسین را با چیرگی مدیریت کند. پس از پشت سر گذاشته شدن خطراتی که گمان برده میشد با چرخش سده یکم به سده دوم همراه باشد (فرمانروایی عمر دوم، از سال 101-99 عربی ادامه یافت، و هیچ سکه یا سنگنبشته ای از او شناخته نشده است)، جانشینی پسران عبدالملک توانست در گزارش های سنتی ادامه یابد، و در حقیقت روند این جانشینی هیچگاه گسسته نشد، تا اینکه در سال 125 عربی با مرگ واپسین پسر عبدالملک این جانشینی به پایان رسید.

## 6. ادامه رُشد و نمو اندیشه دینی مُحَمَّد در سده دوم عربی

### 6.1 رُشد و گوالش اندیشه باور به علی: موسی پیام رسان است؛ موسی و هارون؛ عیسی

#### محمد است؛ موسی و مُحَمَّد؛ مُحَمَّد پیام رسان است؛ مُحَمَّد و علی

موسی در قرآن 136 بار نامیده میشود، عیسی مسیح 24 بار، ماریا (مریم) 34 بار. نام مُحَمَّد تنها 4 بار در قرآن آمده است.<sup>34</sup>

در سال 1999 یک گنجی در جزیره «گوتلاند (Gotland)» در دریای بالتیک که بخشی از سوئد است، یافت شد. در میان 14269 سکه های عربی یافت شده، یک سکه نقره ای وجود دارد با برنوشته: "موسی رسول الله (موسی پیامبر خداست)". در کنار این گنج، چهار سکه دیگر با نام موسی در میان گنجی که به وایکینگ ها (Wikingr) نسبت میدهند، کشف شده است.<sup>44</sup>

پس از مرگ واپسین پسرانِ عبدالملک در سال 125 عربی، دیوانسالاری مروانیان در بخش باختری سرزمین های زیر فرمان عرب ها، در قرطاج (carthage)، بدون دگرگونی تا سال 137 عربی، ادامه یافت. در خاور، در «گرشیستان (Gharshistan)» این شیوه دیوانسالاری تا سال 138 عربی ادامه یافت.<sup>45</sup>

یزدانشناسی حکومتی مروانیان سبب شد تا برنامه دینی «مُحَمَّدانیسم عبدالملک» در میانرودان به یک برنامه دینی عربی فراروید و تکامل یابد. ادامه و گسترش این برنامه دینی هماهنگ است با آن چهارچوب های اندیشمندی که در نوشته های قرآنی بازتاب یافته اند. در آنجا موسی هنگام حضور در دربار فرعون از خدا درخواست پُشتیبانی میکند. موسی به خدا یادآوری میکند که او سُخران توانمندی نیست. از اینرو برادر موسی هارون او راهمراهی کرده و پیام خدا را به فرعون میرساند. این پیوند میان موسی، در جایگاه پیامبر، با هارون همچون وزیر او در نخستین سنگنبشته های عربی «النقب (Negev)» بازتاب یافته است. در آنجا آدم خواهش از خدا را با جمله بندی ای که در پی میاید، مشاهده میکنند: "تو سرور جهان هستی، سرور موسی و هارون" (آمین رب العالمین، رب موسی و هارون).<sup>46</sup> بدینسان پیامبر دارای وزیر میشود، کسیکه سرپرست به روز کردن الهام های آسمانی و آگاهی رسانی است.

ادامه فرگشت و گسترش اندیشه دینی مُحَمَّدانیسم نیاز به یک جُفت داشت تا با همکاری دوجانبه، گرفتن الهام های آسمانی (وحی) و به روز کردن آنها، نمایندگی شود. یک انسان ارجمند (به نام علی) به برگزیده (یعنی مُحَمَّد) میپیوندد، کسیکه از سوی پیامبر ماموریت دارد خواست و آرزوهای او را برآورده سازد. بدینسان جای شگفتی نیست که به آن انسان ارجمند فرنام «ولی الله» داده شود. علی تجلی پنداشت هایی است که در پایان دوره ساسانی یک شهسوار نمونه ایرانی را با یک شهسوار مقدس مسیحی به نام سرگیوس الرصافه (Sergius Rusufa) [که آوازه او تا هادراماوات (Hadramawat) میرسید]<sup>47</sup> و همچنین با شهدای سوری که بیشتر آنها هموندان بلندپایگان ساسانی بودند، بهم آمیخته بودند.

همچنین علی و نواده های او شهید میشوند، زیرا ادامهٔ تاثیر گذاری فرهنگ شهید پروری سوری به ناچار باید زندگی زمینی او و خانواده اش را به سوی یک بدآمد (مُصیبت) بفرجام نوادگان مسیح نیز در دوران ساسانیان شهادت بود، زیرا کژدیسگی (کجروی) از دین حکومتی به ناچار کیفر مرگ در بر داشت. برپایهٔ این تجربه پایان کار علی و نوادگان پسر او را میشود پیشبینی کرد.

پس از اینکه خانوادهٔ برگزیده (مُحَمَّد) در باختر گرفتار چالش سزاواری (بحران مشروعیت) شد، پیروان خانوادهٔ آن مرد ارجمند (علی) توانستند در بخش خاوری سرزمین های زیر فرمان عرب ها نیرومند شوند. سیدهای مروانی در بخش باختری سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها نتوانستند پس از پایان کار پسران عبدالمک هژمونی دینی شان را نگهدارند. در فرآیند براندازی، «محرم های» آنها بدست هموردانشان افتاد. سفرهای زیارتی به اورشلیم و الرصافه پایان یافت. شهر دمشق که پایتخت و زیارتگاه «یحیی غسل دهنده» بود، جایگاه برجستهٔ خودش را از دست داد.

هماهنگ با آیین عرب ها، رهبری جامعهٔ مذهبی به نوادگان نزدیکترین خویشاوند برگزیده (مُحَمَّد) منتقل میشود. عیسی مسیح نه دارای نوادهٔ پسری بود، و نه تبار او در جایگاه پسر مریم با سیستم خویشاوندی پدرسالارانهٔ عرب ها هماهنگی داشت. و همتای عربی عیسی مسیح (یعنی مُحَمَّد) نیز همانند او بدون فرزند پسر بود. این وضعیت را آدم هنوز میتواند بپذیرد، ولی مشکل سرچشمه گرفتن (تبار) عیسی از مریم باید بهینه شود (تصحیح گردد)، یا از راه پذیرفتن فرزند خواندگی و یا از راه روشن کردن نام پدر زمینی و فیزیکی او. در اینجا «مُحَمَّد» بجای عیسی بن مریم وارد نماگاه (صحنه) تاریخ میشود، کسیکه «عبدالله» است، و به سخن دیگر، مُحَمَّد بن عبدالله. آن مرد ارجمند (علی) با جهش تبدیل به داماد برگزیده (مُحَمَّد) میشود تا از آن درک و برداشتی که عرب ها در پیوند با موضوع جانشینی در روابط خانوادگی داشتند، پیروی شده باشد. «سیدهای علی» زیارتگاه های مقدسین را به جایگاه های تازه ای انتقال میدهند، به کربلا و نجف، که زیارتگاه شهادتی از خانوادهٔ علی در میانرودان بودند.

شگفت انگیز این است که سرچشمهٔ هر آشوب دینی به ایران باز میگردد. برنامهٔ دینی عبدالمک (مُحَمَّد همچون عیسی) در خاور ایران آغاز شد، و کانون پیروان خانوادهٔ علی، در فارس و جیبال (Jibal) بود. افزون بر این، شخصیت های توانمند در میان آل مُحَمَّد (خانوادهٔ مُحَمَّد) را میشد همچنان در خاور یافت.<sup>48</sup>

نمایندهٔ آل مُحَمَّد (خانوادهٔ مُحَمَّد) خودش را بروی یک سکه ای که در سال 131 عربی در شهر ری زده شده است، ابو مُسلم (نخستین نمونهٔ مسلمان) امیر آل مُحَمَّد نامید. برنوشتهٔ یک سکه دیگر که جایگاهش روشن نیست و در سال 132 عربی تاریخ گذاری شده است، از او به نام ابومسلم یاد میکنند. بدینسان برای نخستین بار نام «مُسلم» روی این سکه از نگاه تاریخی ثبت میشود. در سال های سپسین دوباره سکه های بدون جایگاه نمایان میشوند که به چنین نامی اشاره میکنند: «ال امیر عبد الرحمان بن مُسلم». در ادامهٔ روند برنامهٔ دینی (آل مُحَمَّد) هویت رهبری آن همچنان تکامل مییابد. ولی با اینهمه امکان شناسایی او از نگاه

تاریخی وجود ندارد. در اینجا دوباره این امکان هست که ما با یک نام مُستعار سروکار داشته باشیم (به سخن دیگر ابومسلم یک شخصیت تاریخی نیست).

هنگامیکه آدم اسنادِ «ورتسل (Wurtzel)» را راستی آزمایی میکند، شک و دودلی که هنگام نسبت دادن این سکه ها به خانوادهٔ مُحَمَّد (آل مُحَمَّد) بوجود میآیند، آشکار میگردند. در اینجا ما یک پیوند تنگاتنگی میان نخستین اسناد با یک برداشتی که برپایهٔ «گزارش سنتی» شکل گرفته است، تجربه میکنیم. «ورتسل (Wurtzel)» یک سکه ای از توج (جنوب باختری شیراز) را مینگیزد (تشریح میکند) که گویا به نام "ابو العباس) ابو عبدالله السفاح در سال 132 عربی تاریخ گذاری شده است. با رویکرد (توجه) به این سکه او اشاره میکند: "این تنها سکهٔ شناخته شده ای است که نام نخستین خلیفه عباسی در بر دارد." ولی با بررسی دقیق تر این سکه، آدم متوجه میشود که ادعای نسبت دادن سکه به نخستین خلیفه عباسی تنها تکیه به برنوشته ای دارد که در دورتا دور سکه نگارش شده است: "عبد [الله] ا[میر المومنین بی-توج]"

همانگونه که پیش از این گفته شد، نام «عبدالله» چیزی بجز پاژنام فرمانروایان عرب نبوده است. در پیوند با پاژنام «امیرالمومنین» نیز مسئله عبارت از شخصیتی است که امنیت را پایندانی میکند (تضمین میکند). بدینسان در اینجا گفتگو دربارهٔ موردی است که وظیفهٔ فرمانبرداری را با پایندانی (تضمین) امنیت، تاخت میزند. اکنون این پرسش پیش میآید که چگونه داده های بالا میتوانند هماهنگ با گزارش های سنتی دربارهٔ یک آدم تشنه به خون به نام السفاح باشند که در جایگاه نخستین نمایندهٔ دودمان نوبی عباسی نامیده میشود؟

افزون بر این، به واژگونهٔ "گزارش های سنتی" که میخواهند دیدگاه ویژه ای را به ما به باوراند، آن نوشتهٔ دیواری در زیارتگاه مدینه که به سال 135 عربی تاریخ گذاری شده و سپس تر آرامگاه پیامبر خوانده شده است، هیچ اشاره ای به دگرگونی های انقلابی در آغاز قدرت گرفتن خلافت عباسی نمیکند. همچنین در جمله های این دیوار نویسی، عیسی دوباره همچون مُحَمَّد نامیده میشود، و معنی و مفهوم عیسی همچون "خدمتکار و فرستادهٔ خدا" همانند نوشتهٔ دیواری قبه الصخره تکرار میشود. آدم زمانی میتواند ادعا کند که منظور از بیان نام مُحَمَّد در این دیوار نویسی ها همان پیامبر عرب هاست، که همراه نام مُحَمَّد فرنام «خدمتکار خدا» بکار برده نشده باشد. تنها در اینجا آدم میتواند بپذیرد که آن برداشتی که در سنت عربی از پیامبر میشود به شکل کامل جانشین آن برداشتی شده است که مسیحیان از «مُحَمَّدون» دارند. سپس گزارهٔ «عبدالله» میشود پدر پیامبر عرب ها، و نام دولایهٔ (two fold) عیسی همچون «برگزیده» و «خدمتکار خدا»، میشود مُحَمَّد، پسر عبدالله که خیلی زود مُرد.

در ادامهٔ بررسی متن دیوار نویسی ها، از نگاه تاریخی برای نخستین بار پذیرفتنی است که دربارهٔ «آیین پیامبر (سنت نبوی)» سخن به میان میآید. بکارگیری واژهٔ «سنت (sunna)» هماهنگ با آن برداشتی است که از «کتاب پنجم موسی (Book of Deuteronomy)» میشود. گزارهٔ «کتاب الله [نوشته ای که در پیوند با خداست (در اینجا منظور قرآن نیست)]» با همان دم (نفس) بیان میشود که «سنت نبوی». این یک چنبر



(حلقه) از زنجیری است که از «عهد عتیق (بخش نخست انجیل)» شناخته شده است. گزارشی کتاب پنجم موسی [Book of Deuteronomy (به زبان یونانی میگویند «قانون دوم»)] به دنبال آن چهار کتاب موسی میآید. آنچه که آدم باید از معنی «سنت نبوی» بفهمد، نخست پس از اینکه در زمان مامون از این واژه همانند وسیله ای برای رسیدن به هدف سواستفاده شد، روشن میشود. از زمان مامون «سنت نبوی» را همچون «میشنای اسلامی میفهمند. کتاب میشنا (*Mischna*) یا (*Oral Torah*) گردایه ای از حکایت هایی شفاهی است که برای نخستین بار مکتوب شده است. در زمان نگارش نوشته دیواری مدینه، پیام متن نوشته شده را باید از نگاه نوشته های قرآنی فهمید که پیامبرش موسی همچون نمونه ای از یک «نجات دهنده» جاویدان است. گوهر متن زیارتگاه مدینه یک مهر تایید بر دُرستی قانون موسی است، همانگونه که این قانون در «کتاب پنجم موسی (Book of Deuteronomy)» نوشته شده است. در این پیوند امروز هم مسیحیان اتیوپی از قانون موسی پیروی میکنند.

جدا از این، این نوشته دیواری به شکل کامل درباره مالیات دادگرانه بی دادگرانه، فرمانروایی عادلانه، پخش پول بگونه برابر، رفتار دادگرانه در هنگام سرپرستی از زنان بیوه، بچه های یتیم، بینوایان، و پیش از همه نگهداری از ارج خویشاوندان سخن میگوید. چه تفاوتی میان یکرنگی منشور (*Ekthesis*) عبدالملک در قبه الصخره که روی سُخنش با "مردمان اهل کتاب" است، و دیدگاه سربسته این نوشته (در زیارتگاه مدینه) وجود دارد! چه اندازه آدم ها در دوران الولید از آرزوی رسیدن به یک سازش دور شدند. در نوشته دیواری زیارتگاه یحیی غسل دهنده در دمشق (*Shrine of John in Damascus*) که از سال 86 عربی سرچشمه گرفته است، میتوان هنوز این پیام را خواند: در گزینش دین هیچ اجباری نیست (لا اکراه فی الدین).

پس از اینگونه آگاهی رسانی که نوشته دیواری زیارتگاه مدینه کرده است، آدم چشمداشت دیدن نام یک فرمانروای نو، یعنی نخستین نماینده عباسیان را دارد. ولی آدم تنها فرمان های حکومتی «عبدالله» و «امیرالمومنین» را روی سکه های این دوران میبیند. فرمانروای نو گمنام میماند، همانند سیدهای مروانی که پس از سال های 77 یا 78 عربی نام های آنها بر سکه های طلا و نقره نگارش نمیشد.



نگاره 27: سکه زده شده در سپاهان (اصفهان) از سال 116 عربی (738 میلادی) با برنوشته مُحَمَّدانیسم و نگاره یک فرمانروای گمنام به شیوه سکه های ساسانی با برنوشته ای به دبیره پهلوی.

آنچه که روشن است: نه آن کسانی که ادعای خویشاوندی با «آل مُحَمَّد (خانواده مُحَمَّد)» داشتند، و برنوشته روی سکه هایشان (قرآن؛ سوره 42 آیه 23) به اهمیتِ خویشاوندیشان با «آل محمد» اشاره میکند، و نه هوادارانِ اندیشهٔ حکومتِ خدا [لا حکم الا لله (هیچ فرمانی بجز فرمان خدا پذیرفتنی نیست)] نتوانستند پنداشت هایِ شان را در میان سال های 128 تا 135 عربی با کامگاری پیش ببرند. پیروزی از آن یک گروه سوم شد، گروهی که گذاشت دربارِ ساسانی در جایگاهِ دیرینه اش و بسانِ دورانِ پُرشکوهش زنده شود و با اندکی دگرگونی در دیدگاهِ مروانیان (پُرسش هایی همانند آیا خدا پسر داشت و یا نه دیگر اهمیتی در گفتمان مسیحیت ایرانی نداشتند)، برنوشته روی سکه ها را پذیرفت. چیزیکه جلب توجه میکند، ادامهٔ اشاره و گوشزد به فرمانبرداری پس از این دگرگونی ها است.



**نگارهٔ 28:** جلوی سکه: ضرب سکه با برنوشته ای به شیوهٔ عربی و اشاره به تاریخ سال 136 عربی (758 میلادی). پشت سکه: برنوشتهٔ مُحَمَّدانیسم با نگارهٔ یک فرمانروای گمنام به شیوهٔ ساسانی.

پس از یک دهه آشوب های دینی بنگر میآید که عملگرایان (pragmatist) دستِ بالا را گرفتند. این عملگرایان فرمانروایی شان بر سرزمین های پیشینِ ساسانی را به مرزهایِ جغرافیایی این دودمان در سال 617 میلادی مرزین کردند (محدود کردند). فرمانروایی بیزانس در خاور در جایگاهِ یک نیروی اشغالگرِ دوباره هدفِ یک سیاستِ ستیزه جویانه شد. فرمانروایی عرب میراثدارِ کامیابی ها و گرفتاری های سرزمین های ساسانی شد. از جمله کامیابی های ساسانیان پیروزی آنها بر روم و بیزانس و گسترش این فرمانروایی تا مصر و گذاشتن پا در جای پای هخامنشیان بود. در برابر این کامیابی های درخشان در باختر، گزارش های تیره و تار از ناکامی ها در خاور ایستاده بودند، که یکی از نشانه های آن پیروزی تورانیان بود. در این میان نیسنگ های مسکونی ایران در خاور، تا مرز چین، به دست مردمان «هون (Huns) در آسیای کوچک» و ملت های تُرک افتاده بود و مردمان جنگجوی «تیبِت (Tibeter)» از سمت خاور فشار را بر ایران افزایش داده بودند.

در سال 118 عربی، شهر بدخشان در رشته کوه های پامیر (Pamir mountain) گشوده شد<sup>49</sup>، درگیری با مردمانِ تبت به شکست هایِ سهمگینی فرجامید، شکست هایی که یادآور تاریک ترین دورانِ ساسانی بود، هنگامیکه شاهنشاه خودش در خاور اسیر جنگی «هون ها (Huns)» شده بود. بدینسان جای شگفتی نیست که دربارِ خلیفه را در پایتختِ بغداد، در نزدیکی تیسفون، کاخ ساسانیان، ساختند، تا یک پیوندی با نیروهایی

برپا شود که در خاور ایران وزن داشتند. آنها ایرانیان بودایی و نمایندگان بلندپایگان بودند. با آنکه این بلندپایگان، ایرانیان نژاده (آریستوکرات) بودند، آنها در ساختار کهن ساسانی شرکت نداشتند؛ تنها هواداران آیین زرتشتی به این ساختار راه داشتند. بدینسان ایرانیانی که (به دلیل وابستگی های دینی) در حاشیه بودند، پس از سال 600 میلادی پیرامون یک همبستگی گردهم آمدند. برپایه "گزارش های سنتی" زرتشتی ها همچنان در جایگاه های بالای دربار برتابیده میشدند.

## 6.2 فرمانروایی وزیران

به کمک سکه های برجای مانده و گوناگون میتوان ثابت کرد که سرپرستان بلندپایه پرستشگاه های بودایی در بغداد در جایگاه وزیران انجام وظیفه میکردند. و به کمک نام های برنوشته شده روی این سکه ها میتوان نتیجه گیری کرد که تبار این وزیران که از دودمان های بودایی بودند، از خاور ایران سرچشمه میگرفتند: برای نمونه بلندپایه ترین سرپرست صومعه بودایی نزدیک شهر بلخ که «نوبهار» (به زبان سانسکریت: پرستشگاه نو) نامیده میشود، فرنام «پرماک» (*parmak*) را حمل میکرد که به معنی «رهبر» یا «رئیس» است. آوازه این صومعه به چین هم رسیده بود و در گزارش سفرهای زیارتی از آن نام برده شده است<sup>50</sup> (تندیس بودا در شهر بامیان که چندسال پیش بدست طالبان نابود شد، همچنین یک گواهی بر وجود بودایسم در خاور ایران است).

همزمان با عباسیان، برمکیان در جایگاه گماردگان و مشاوران دربار در نگاه تاریخ نمایان شدند. برپایه "گزارش های سنتی" و نوشته های تاریخی شده دوران عباسی، نخستین برمکی، که خالد نام داشت، دست راست و وزیر نخستین خلیفه عباسی و جانشین او، به نام منصور شد (که یک شخصیت افسانه ای است). از راه "فرزند خواندگی"، پیوند خانوادگی میان برمکیان و عباسیان نزدیکتر شد. سپس تر نوّه خالد برمکی را برادر ناتنی هارون الرشید نامیدند. این گزارش ها شک و تردید نسبت به تبار قهرمانان بنیادین این «روایت های سنتی» را گواهی میدهند.

هارون الرشید پس از نشستن بر تخت خلافت، پسر خالد، یحیی (Johannes) را به نام وزیر برگزید. پس از یحیی فرزندان فضل و جعفر جانشین او شدند. گمان میرود که در سال 186 عربی هارون الرشید یک سفر زیارتی به مکه کرده باشد. با این گزارش روشن است که هم اکنون هارون الرشید را همچون نگهبان پرستشگاه های مکه میدیدند، همچنین این نتیجه گیری نیز میتواند بازتاب دهنده تفسیری باشد که سپس تر از این رویدادها شده است. در چهارچوب این آیین عربی که اعمال قدرت یک فرمانروایی از راه مدیریت و کنترل یک «حرم» باید انجام گیرد، گفته میشود که همسر هارون الرشید، «زبیده» یک راه زیارتی را که به نام او ساخته بودند، به سوی مکه گسترش داد. سفر زیارتی به مکه باید یک چرخشگاه در برنامه های سیاست گذاری هارون الرشید بوده باشد. ولی این گزارش این روند را همچون یک رویداد سمبلیک (*topos*) افشا میکند، زیرا پس از بازگشت از سفر زیارتی به مکه، گمانه زنی میشود که هارون الرشید وزیر بوداییش و خانواده او را برکنار کرده باشد. بدینسان پس از گذشت نیم سده، فرمانروایی مشترک (*co-regency*) با یک

خانواده نجیب زاده ایرانی در دربار عباسی پایان یافت. به هر روی، برمکیان یک میراثی از نویسندگان و کارمندان دیوانی از خودشان برجای گذاشتند، که همچنان در دستگاه خلافت عباسیان تاثیر گذار بودند. با روی کار آمدن مامون، پسر هارون الرشید، هواداران برمکیان دوباره به دربار راه یافتند؛ یکی از هواداران برمکیان به نام «فضل بن سهل» در جایگاه یک کارشناس که در زمینه برپایی رابطه با نیروهای قدرتمند در خاور آشنایی داشت، وزیر مامون شد.

### 6.3 جهاد همچون وسیله ای برای از سر گیری سیاست ساسانیان در برابر بیزانس

در "گزارش های سنتی" به اهمیت نقش هارون الرشید در جایگاه رهبر جهادگران علیه کافران اشاره میشود. دلایل این لشکرکشی ها که سپس تر از آنها به نام جهاد اسلامی یاد شده است، شاید به شکل کامل چیز دیگری بوده باشد. روشن است که این لشکرکشی ها را باید یک بخش از ادامه سیاست ساسانیان در برابر بیزانس دید. با رویکرد به وجود ناآرامی های اندرونی در بخش های گسترده ای از مناطق ایران، تمرکز روی یک دشمن سنتی و برونمرزی سبب تایید نقش رهبری در بغداد میشد که از نگاه تاریخی رشد کرده بود. حمله به نقطه ضعف های درونی بیزانس، بخشی از برنامه کشورگشایی های فرصت طلبانه در دوران مروانیا در شمال آفریقا و اسپانیا بود. گویا این راستی که هارون الرشید با یک زن میجنگید و ناگزیر بود که با یک زن (شاهزاده ایرن 802-797 میلادی) به نمایندگی از بیزانس گفتگو کند، سبب پریشانی و از دست رفتن آرامش روانی او نمیشد.

همسر او زبیده هم اکنون حق زدن سکه بدست آورده بود. روی سکه های زبیده نام هارون الرشید بیان نشده است. زبیده برای سیزده سال و پیوسته به نام خودش سکه زد. گویا در سال 185 عربی تنها چیزیکه برای همسر هارون اهمیت داشت، برنامه ریزی برای جانشینی بود. زبیده که نوه منصور بود، کوشش کرد درگیری تهدید آمیز میان پسر هارون، مامون، با پسر خودش، امین، که سپس تر زبیده شد، خنثی سازد<sup>51</sup>، بدینسان که او گذاشت یک نوشته قرآنی را روی سکه بنویسند (سوره 15 آیه 47 تا 48): "ما آنچه کینه او شائبه های نفسانی [ در سینه های آنان است، برکنیم، برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته اند. (47) نه رنجی در آنجا به آنان می رسد و نه از آنجا بیرون رانده میشوند (48)". برپایه این نویدها میبایستیکه در آینده یک وضعیت بهشتی بر دربار حاکم شود. و جای شگفتی نیست که دربار در بغداد پسر زبیده، امین، را به نام جانشین هارون الرشید، پذیرفت.

## 7. المأمون

### 7.1 همبستگی المأمون با هواداران علی

مامون به کمک شمار فراوانی از همپیمانانش پسر «زُبیده»، امین، را که برگزیدهٔ دربار بود، کنار زد. در ادامهٔ روند درگیری بر سر قدرت، همهٔ گروه‌های هم‌اورد مامون ناتوان شدند، بجز پیروان علی که در جایگاه دشمن مامون در میدان ماندند. مامون از راه بکار گرفتن سیاست «هماغوشی»، خودش را از پیامد دشمنی با آنها رها ساخت، زیرا در سال 201 عربی (823 میلادی) مامون گذاشت تا علی بن موسی کاظم جانشینش شود. با آنکه به واژگونهٔ باورهای دینی سال 201 عربی که چرخشگاه سدهٔ دوم به سدهٔ سوم عربی بود، سال پایان جهان (doomsday) نشد، ولی با اینهمه می‌توانست پایان جهان نزدیک باشد، همانگونه که چشمداشت به بازگشت عیسی مسیح در این زمان بسیار گسترده شده بود. سکه‌های نقره‌ای که در این سال باور مامون به نزدیک شدن روز رستاخیز را گواهی می‌دهند، از خویشاوند علی (نخستین امام شیعیان) اینگونه یاد کرده است: الامیر رضا ولیعهد المسلمین علی بن موسی بن علی بن ابوطالب (امیر رضا جانشین نشستن بر تخت فرمانروایی مسلمانان، علی پسر موسی پسر علی ابن ابوطالب)<sup>52</sup>.

در آن برنوشتهٔ روی سکه که از خویشاوند علی به نام جانشین یاد میکند، مامون خودش را خلیفه الله (سُخنگوی خدا) مینامد. در اینجا دوباره فرنام «خلیفه» نمایان میشود، که هم اکنون برای ما از دوران عبدالملک یک فرنام آشناست، اگرچه در یک شرایط متفاوت. گزارهٔ «خلیفه» پیش از این بارها در پیوند با نام عباسیان استفاده شده بود. از سوی دیگر، فرنام «خلیفه الله» برای نخستین بار در زمان مامون و در پیوند با آن سکه‌هایی استفاده میشوند که خویشاوند علی را همچون جانشین فرمانروایی مینامند. اندیشهٔ «خلیفه الله (سُخنگوی خدا)» واکنش عبدالملک مروان به ادعای کایزر بیزانس بود که خودش را خدمتکار مسیح (servus christi) میشناساند. مامون دوباره این گزارهٔ «خلیفه الله» را بکار گرفت، و با گذاشتن این گزاره در برابر ادعای پیروان علی، به آن جان تازه‌ای بخشید. خویشاوند علی نقش خودش را با مامون جابجا کرد. و در پی این جابجایی نقش، امام پیروان علی میشود امیر؛ و ادعاهای میراثداری حکومت آسمانی علی میشود میراثداری از یک حکومت زمینی. همچنین پس از کنار زدن علویان، مامون همچنان فرنام «خلیفه الله» را حمل میکرد<sup>53</sup>. پس از پایان نمایش جابجایی نقش‌ها، مامون به تنهایی در جایگاه «امام» و «خلیفه الله» در نگاه تاریخ ماند. هم اکنون «جان والکر» به این پدیده اشاره کرده است، که یک فرنامی چون «خلیفه الله» پس از گذشت بیشتر از یک سده غیبت، دوباره در برنامهٔ حکومتی یک فرمانروا نمایان میشود<sup>54</sup>.

این پنداشت (تصور) که ما در کتاب «God's Caliph»<sup>55</sup> نوشته «پاتریسیا کرون»، با آن آشنایی داریم و برپایهٔ آن جایگاه خلیفه الله از یک دورهٔ افسانه‌ای آغاز اسلام تا زمان عباسیان وجود داشته است، با تکیه به برنوشته‌ها و سنگنبشته‌ها، اثبات پذیر نیست. جایگاه «خلیفه الله» در زمان عبدالملک با همین جایگاه در زمان مامون، همانند نبود: استفادهٔ فرنام خلیفه الله در یک دورهٔ افسانه‌ای که از آن به نام آغاز اسلام در مکه یاد میکنند، تنها در نوشته‌ها و گزارش‌های «تاریخی شده» عباسیان وجود دارد.

مامون در ادامهٔ روندِ برپا ساختنِ یک حکومتِ خودکامه (autocracy) در سال 202 عربی «فضل بن سهل» را که پیش از این آموزگار و وزیر او بود، از سر راه برداشت. گزارش شده بود که او پسرِ یک زرتشتی بوده است. یک سال پیش از اینکه علویان از سر راه برداشته شوند، «فضل بن سهل» در جایگاهِ هوادارِ برمکیان به دربار خلیفه راه یافت. فرنام او روی سکه ها «امیر» بود، زیرا مامون هم اکنون در سال 194 عربی فرنام امام را خودش به ستم گرفته بود (غصب کرده بود)<sup>56</sup>. با توجه به این پنداشت (تصور) که امکانِ پایان یافتن جهان در پایانِ سدهٔ دومِ عربی وجود دارد، این چرخشِ سیاسی در سال 194 عربی پذیرفتنی است. ما ناگزیریم در اینجا رفتارِ کمیاب و پارساخویانهٔ عُمرِ دوم در گزارش های سنتی را بیاد بیاوریم که برپایهٔ این گزارش ها گذار از سدهٔ نخست به سدهٔ دومِ عربی (101-99) را به خوبی مدیریت کرد.

بدینسان مامون در جایگاهِ «امام» و «خلیفه الله» از این به پس نمادِ یک رهبرِ اینجهانی و مینوی (معنوی) است، همانگونه که نوشته های دورانِ عباسی او را هم اکنون تجسمِ نخستینِ خلفای افسانه ای (خلفای راشدین) در میهنِ پیامبر عرب ها (مکه) میدیدند.

چشم اندازِ مامون را میتوان با دگرگون شدنِ نگارهٔ روی سکه ها دید که از سال 204 عربی آغاز شد. سکه هایِ درهم که در شهر «مدینه السلام (عراق)» زده شده اند، ناشناخته اند. این سکه های ناشناخته سپس تر در خاور و باختر، در مرو و مصر پیدا شده اند. مامون به وضعیتِ سیدهای مروانی در پیشدیدهٔ همگانی (انظار عمومی) دل بستگی نشان میداد، زیرا آنها بسانِ فرمانروایانی بودند که حکومت نمیکردند، ولی در جایگاهِ پیشکسوتانِ دینی، ستایش شده و یک دولتِ گمنامی را اثربخش مدیریت میکردند و سکه های گمنام میزدند و پیام های دینی را از جاهای گوناگون به سرزمین های زیر فرمانِ عرب ها میآوردند.

## 7.2 مامون در بغداد

در زمانِ بازگشتِ مامون (به بغداد) در سال 204 عربی، بغداد با ساکنانِ گوناگون یک کانونِ مغناتیبی برای جذب روشن اندیشان بود. "از مهمترین ویژگی های این (...) دوره، وجودِ مردمانِ گوناگون با آموزه های دینی متفاوت بود؛ این وضعیت بسانِ گردآیه ای (مجموعه ای) از آدم هایِ گوناگون با شخصیت های اغلب متفاوت بود تا یک همنشینی همگن (هم جور)<sup>57</sup>"

در آنجا یک جامعهٔ یهودی مهمی وجود داشت، که نه تنها کتاب تالمود (کتاب تفسیر تورات) را آموزش میداد، بلکه روی کتاب «میشنا (Mishna)» که به عربی «سنت» میگویند، هم کار میکرد. کتاب «میشنا» یکی از کتاب های دینی یهودیان است که برای نخستین بار گزارش های شفاهی تورات را به نگارش درآورده است. مانویان مردم را با «کتاب» بنیانگذار کلیسای مانوی آشنا میکردند. زرتشتیان با پیروی از الگوی مسیحیان (که 4 کتاب مقدس انجیل را در یک کتاب گردآوری کرده بودند) کتاب خودشان را انتشار دادند. ویرایشگر کتاب یکدست انجیل، «دیاتسرون» (که چیکدهٔ 4 کتاب مقدس انجیل بود)، از شمال عراق

سرچشمه می‌گرفت و «تایتان» نام داشت. او در سدهٔ دومِ عربی با گردآوری کتاب «دیاتسیرون» (*Diatesseron*) به کامیابی بزرگی دست یافت. در پشت این کتاب اندیشهٔ بنیادینِ یزدانشناسی او جای داشت که می‌پنداشت "حقیقتِ آسمانی را بگونه کامل فهمیده است [کارستن کُپل (Carsten Colpe)]". وجودِ خیلی زودِ یک انجیلِ یکدست (*Diatesseron*) که با درنگر گرفتن و هماهنگ کردنِ همه گزارش‌ها دربارهٔ زندگی عیسی مسیح یک داستانِ یگانه را از دل آنها بیرون آورد و در یک کتاب انتشار داد، میتواند دلیلی باشد که عرب‌ها سپس تر ترجمهٔ انجیل‌های چهارگانه به زبان آرامی و به شکل «پتیشا» (*Peschitta*) را نپذیرفته و آنها را همچون نوشته‌های تحریف‌شدهٔ کتاب اصلی (*Diatesseron*) رد می‌کردند.

زرتشتیان نوشته‌های دینی‌شان را گردآوری، هماهنگ و تبدیل به یک نوشتهٔ رسمی کردند. برپایهٔ گزارش‌های زرتشتی جزوه‌های جدا از هم اوستا در زمانِ شاپور یکم ساسانی (241-272) گردآوری شدند. آن دبیره نخستین که در آغاز برای نوشتنِ اوستا بکار می‌بردند، دیگر تنها یک وسیله برای کمک به یادِ (حافظه) موبدان زرتشتی نبود. از دل این دبیرهٔ نخستین در پی چند سده، تکاملِ یک الفبایی ساخته شد که آنرا تنها برای نوشتنِ کتاب‌های دینی زرتشتی بکار می‌بردند<sup>58</sup>. در زمانِ مامون نگارشِ تاریخ انبیا به اندازه‌ای گسترش یافته بود که:

1. یهودیان می‌توانستند «کتاب» شان را بگونهٔ نوشتاری (مکتوب) نشان دهند. «تالمود» (*Talmud*) کتاب آنها را کامل کرد، و آنها روی کتاب «میشنا» (*Mishna*) کار می‌کردند.
2. زرتشتیان توانستند «کتاب» شان را به شکل اوستا گردآوری کنند. افزون بر آن نوشته‌های دینی همانند «*Shkand Gumanik Vicar*» و «دینکرد» انتشار یافتند. و دانستن این نهاد جالب است که نمایان شدن کتاب دینکرد همزمان بود با کار روی قرآن در دربار مامون برای نگارش نسخه پایانی قرآن، در میان سال‌های 204-218.
3. مسیحیان توانستند از یک سوی «کتاب» دینی‌شان «دیاتسیرون» (*Diatesseron*) را بگونهٔ یک کتاب هماهنگ و یکدست که نتیجهٔ کار «تایتان» بود ارایه کنند، و از سوی دیگر در چرخش بودن ترجمه انجیل‌های چهارگانه به زبان آرامی، بهانه‌ای شد تا مسلمانان سپس تر از این ترجمه‌ها به نام «تحریف» نوشته‌های مقدس (قرآن) یاد کنند.
4. «عرب‌ها» آیین دینی‌شان را در دربار و در هنگام نمایش توانمندی‌هایشان (اعمال قدرت) تنها به کمک نوشته‌های قرآنی نشان می‌دادند. ولی هنوز چنین انگاشتی (تصوری) وجود نداشت که این نوشته‌های قرآنی به یک کتابِ خودسالار (مستقل) تکامل یابند، بلکه این نوشته‌ها را تنها بسانِ گردایه‌ای از نسخه‌های یونانی عهد عتیق (*Apocrypha*) برای پند گرفتن می‌دانستند (کتاب الله). واژهٔ «قرآن» که در آغاز یک واژهٔ آرامی بود، در نخستین دیوار نویسی‌ها یا سنگ‌نبشته‌های عربی پیدا نمی‌شود. تنها نوشته‌ای که اشاره به «کتاب الله» میکند، نوشتهٔ دیواری در مدینه از سال 135 عربی است. از اینرو هدفِ مامون در جایگاه امام و خلیفه الله بایستیکه آفرینش یک آیینِ خودسالار (مستقل) از اقتدار مینوی (معنوی) خودش بوده باشد، یک آیینی که قابل تشخیص نباشد که از



مسیحیت سرچشمه گرفته است (برای انجام اینکار زیارتگاه‌ها در آینده همچنان مسئول بودند). پدر او هارون الرشید برنامه گسترش بنیادهای عربی را ادامه داد، بدینگونه که او سرپرستی «حرم» مکه را پذیرفت؛ همین کار را همسرش زبیده با گسترش و بازسازی راه‌های زیارتی انجام میداد. اکنون مامون نگاهش را به سوی انجام کارهایی چرخاند که بیشتر چشمگیر بودند، کارهایی که گذار از ساختار قبیله‌ای جامعه و باورهای دینی فسیل شده آن، امکان پذیر میکردند. اندیشه اُمت، یعنی یک جامعه دینی، وابسته به این روند است. این جامعه دیگر برپایه ویژگی‌های قبیله‌گرایی شکل نگرفته بود، بلکه برپایه باورهای دینی، و مامون نقش امام و خلیفه الله را در این جامعه بازی میکرد. این سنت‌ها بایستی بگونه‌ای نشان داده میشدند که انگار جایگاه همه جنبش‌های دینی در «عربستان» بوده است تا در آینده هیچکس به دلیل خویشاوندی با پیامبر ادعای جانشینی او را نکند.<sup>59</sup>

### 7.3 اردوکنشی (expedition) مامون به مصر

مامون برای ده سال در بخش خاوری سرزمین‌های زیر فرمان عرب‌ها، در خراسان، ماندگار شد، پیش از اینکه او در بغداد خانه‌گزیند. «گزارش‌های سنتی» درباره رویدادهای پس از سال 127 عربی (729 میلادی)، پایان دوران حکومت هارون الرشید را بازتاب میدهند. آن قهرمان افسانه‌ای که تاریخ سنتی اسلام از او به نام «ابومسلم» یاد میکند، که از خاور آمد و در همراهی با یگان‌های رزمی عرب-ایرانی و ترک در سال 204 عربی، به بغداد اندر شد، کسی بجز امام مامون نیست. اسلام، آنگونه که پس از مامون فهمیده شد، آفریده او بود.

ماندگاری گذرای مامون در خاور، در نسیسنگ‌هایی که با چین هم‌مرز بودند، آزمون (تجربه) یک سفر نو با گام گذاشتن در جای پای اسکندر را به او بخشید. همانگونه که پیش از این آیین اسکندر بود، مامون نیز در همراهی با دانشمندان و فرزندان (فیلسوفان) سفر میکرد. اگر اسکندر سفرش را در جایگاه دانش آموز «ارستو» و همچون یک یونانی از میهنش در باختر آغازید و در بابل همچون پادشاه مقدس (god king) مُرد، مامون «پسر یک بانوی ایرانی»، پس از یک دوره گردی در خاور، با دنبال کردن خورشید، روانه باختر شد.



نگاره 29: ضرب سکه به شیوه عباسی از «بوست (Bust)» از سال 209 عربی. پشت سکه نام طلحه فرمانروای خراسان را نشان میدهد. جایگاه بلندپایه او عبدالله الطلحه بیان میشود. نام المامون نه در جایگاه امیرالمومنین و نه در جایگاه امام، همچنین نه در جایگاه خلیفه بیان نمیشود.

همانگونه که اسکندر جهان هلینیستی (یونانی) خودش را به روی جهان خاور باز کرد، مامون نیز جهان باختر را به روی هموندان آموزشکده خودش گشود و در هنگامه اردوگشی (expedition) به مصر خودش را مالک آیین عرب ها در باختر کرد. تا این زمان، فرمانروایی عباسیان هنوز شکلی از ادامه فرمانروایی عرب-ایرانی های پسا-ساسانی بود. پس از اردوگشی مامون به سوی باختر، فرهنگ و آیین عرب های سوری دوباره از سوی او جذب شدند. افزون بر این، زبان و گذشته یزدانشناسی سوری ها وسیله ای برای زنده کردن اندیشه «عرب» و «پیامبر عرب ها» در دانشکده مامون گشت.

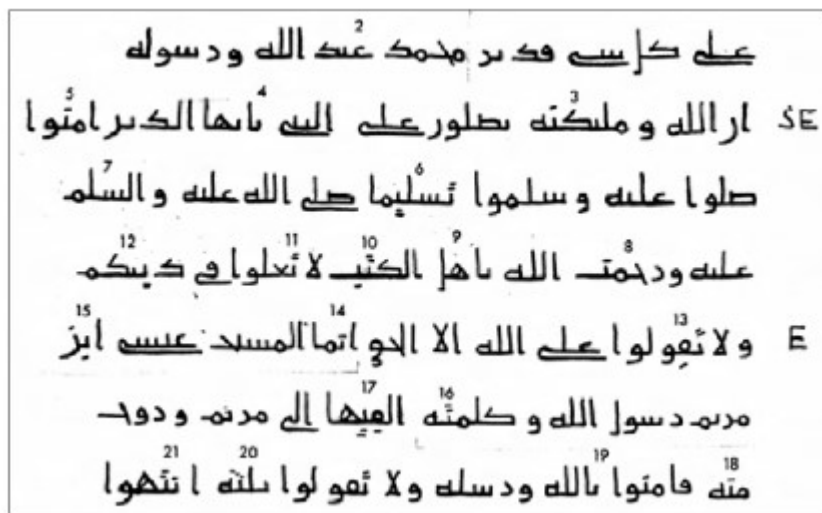
مامون همچون امام به همراه یگان های رزمی و گروهی از دانشمندان همان راهی را دنبال کرد که ابراهیم به سوی باختر پیموده بود. سفر مامون او را از میانرودان به خانه نوبی ابراهیم در «حران» رساند. در آنجا او با عارفان حران برخورد کرد که آنها را همان صابئینی میدانند که قرآن از آنها نام برده است. دانایی ها و توانایی های صابئین پُرآوازه بود، و آنها در دانشگاه بغداد خدمت های مهمی را انجام دادند.

پس از یک درگیری نسبتاً کوتاه در سرزمین بیزانس، مامون راهی دمشق شد تا از ساختمان های ویرانه مروانیان، و همچنین از مسجد الولید دیدن کند، بازدید از زیارتگاهی که امروز آنرا مسجد اموی مینامند. این پنداشت دشوار نیست که مامون درونمایه هر دو نوشته دیواری (اورشلیم و دمشق) را با دقت خوانده و آنها را هماهنگ با برنامه های دینیش یافته باشد. مامون بایستیکه آن نوشته دیواری دمشق را که از سال 86 عربی سرچشمه میگیرد، تاییدی بر کار پیامبر عرب ها «مُحَمَّد» یافته باشد. در خط هفتم این نوشته میگوید: "و پیامبر ما مُحَمَّد است". ولی در زمان الولید مردم از این جمله برداشت دیگری داشتند. در آنزمان نام «مُحَمَّد» هنوز اشاره به «عیسی» داشت، و این اندیشه را منتقل میکرد: "پیامبر ما (عیسی) برگزیده/ ستوده است".

اردوگشی مامون از دمشق به مصر رسید. مامون در برابر اهرام مصر ایستاد، همان کاری که ناپلئون بناپارت هزار سال پس از این زمان انجام داد. اردوگشی ناپلئون هنایش (تاثیر) فراوانی بر فرهیختگان و

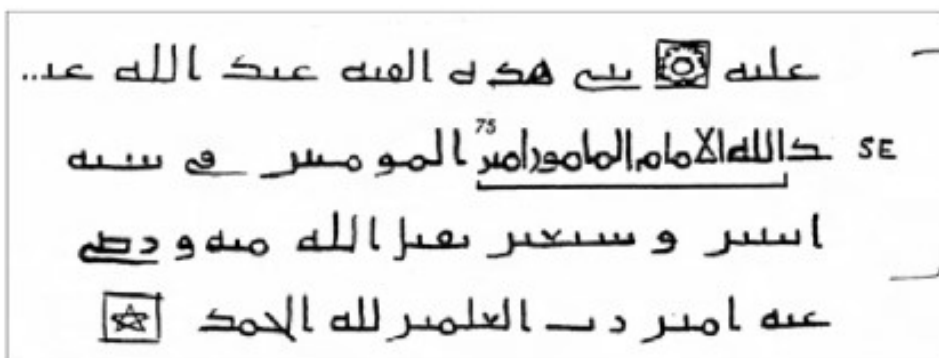
تراز دانش در جمهوری فرانسه داشت، که هم اکنون جانشین دین در این کشور شده بودند. در ادامه اردوکشی در مصر، یکی از پرسش های مامون پژوهش درباره رودخانه «نیل» و سرچشمه آن بود. فرمانروای میانرودان (مامون) در کنار ساحل یک رودخانه ناآشنا ایستاد که در هزاره های پیشین رگ زندگی دومین تمدن باشکوه جهان بود. موسی در هنگام نوزادی به این رودخانه سپرده شد. موسی از این رودخانه نجات یافته بود. و مامون همه این رویدادها را با چشم خودش میدید.

در پایان سفر دانشی به جهان قرآن، مامون از اورشلیم بازدید کرد<sup>60</sup>. در شهر قدس (اورشلیم) مامون گذاشت دیوار نویسی قبه الصخره را برای او بنگیزند (توضیح دهند). آن نوشته دیواری در بخش اندرونی هشت گوشه (octagon) قبه الصخره بگونه ای خوانده شد، که انگار آن نوشته یک زنجیره ای از نام شخصی و نام پدر کسی باشد: "مُحَمَّد (بن) عبدالله". بجای اینکه این نوشته بسان گذشته خوانده شود، یعنی: "برگزیده/ستوده خدمتکار خدا"، به دلیل یک شیوه ویژه در نگارش عربی و شیوه ویژه عربی در نگارش نام شخص-نام پدر پس از نام شخص میآید-این امکان پدید آمد تا این نوشته در جایگاه سندی در تایید وجود یک پیامبر عرب به نام مُحَمَّد که پسر عبدالله است، پذیرفته شود.



### نگاره 30: بخشی از نوشته دیواری قبه الصخره

مامون بر پیام (شعار) «مُحَمَّد پسر عبدالله» در جایگاه میراث یک اعلامیه دینی، به زبان عربی ناب، مهر تایید زد. و هماهنگ با آیین های کهن در خاور او گذاشت نام «عبدالمک» را از روی نوشته دیواری پاک کنند. در میانه گزارش عبدالمک در این نوشته دیواری که میگوید: "عبدالله عبد [...] امیرالمومنین"، مامون گذاشت فرنام و نام خودش را بنویسند: "عبدالله الامام المأمون". با اینکار مامون مهر تایید بر این منشور دینی، (Ekthesis) زد که برپایه درک خودش بود. تاریخ این دیوار نویسی که در سال 72 عربی انجام گرفته بود، نگهداشته شد. امام مامون اکنون میتواند این تاریخ را همراستا با آن گاهشمار عربی بهفمد که آغاز آن هجرت مُحَمَّد، پیامبر عرب ها، از مکه به مدینه بود.



نگاره 31: فرنام «عبدالله الامام المامون امير» در نوشته قبه الصخره نمايان است.

## 8. چكیده:

### 8.1 سنگنبشته ها

برای ارزش یابی سندهای نوشتاری در دوران فرمانروایی عرب ها از سال 664 تا سال 839 عربی میتوان به شمار قابل توجه ای از سندهای نوشتاری و سنگنبشته های حکومتی استناد کرد. این سندهای نوشتاری تا به امروز بگونه بسنده زیر ذره بین گرفته نشده اند. مسئله عبارت است از نوشته های:

1. معاویه در الحمه السوریة (Hammat Gader) از سال 42 عربی (664 میلادی)؛
  2. معاویه در نزدیکی «طائف» از سال 58 عربی (680 میلادی)؛
  3. عبدالمک در قبه الصخره در اورشلیم از سال 72 عربی (694 میلادی)؛
  4. عبدالمک، راهسازی از دمشق به سوی اورشلیم در سال 73 عربی (595 میلادی)؛
  5. الولید در مسجد اموی در دمشق از سال 86 عربی (708 میلادی)؛
  6. الولید در مسجد اموی در دمشق از سال 87 عربی (709 میلادی)؛
  7. ال هشام، قصر الخیر در نزدیکی «هیم» (Hims)، از سال 110 عربی (733 میلادی)؛
  8. دیوار نویسی یک فرمانروای گمنام عرب در پرستشگاه مدینه از سال 135 عربی (757 میلادی)؛
- افزون بر این، سنگنبشته های فرمانداران که تاریخ ساخته شدن ساختمان ها را ثبت کرده اند:
9. پُل فوستات (bridge of Fustat) به نام عبدالعزیز بن مروان از سال 69 عربی (691 میلادی)

در همه این اسناد نوشتاری، از فرمانروایان به نام عبدالله یاد شده است. نقش حکومتی آنها «امیرالمومنین (فرنشین پناه دهندگان)» بیان میشود. بنابر این، فرمانروا در جایگاه «امیر المومنین» رئیس کسانی است که

به پناهندگان امنیت میدهند، و همزمان بلندپایه ترین کسی است که حقوق قبیله گری را پایندانی میکند (تضمین میکند). فرنام او از هیچ اهمیت مذهبی برخوردار نیست. از نگاه سلسله مراتب، نزدیکترین جایگاه به او «امیر» است، همانگونه که سنگنبشته پُل فوستات (bridge of Fustat) گواهی میدهد. فرنام خلیفه در این اسناد نوشتاری نمایان نمیشود.

## 8.2 پاژنام ها

پاژنام «خلیفه الله (سخنگوی خُد)» برای نخستین بار در پاسخ به آن برداشتی که بیزانس از مسیحیت داشت، روی برنوشته سکه های دورانِ عبدالملک نمایان شد. در بیزانس کایزر را خدمتکار خدا (*servus Dei*) مینامیدند. ولی جانشین های عبدالملک از بکار بردنِ پاژنام «خلیفه الله» خودداری کردند.

این پاژنام نخست دوباره در زمان مامون در سال 201 عربی (823 میلادی) روی برنوشته سکه ها نمایان شد. مامون در سال 194 عربی (816 میلادی) پاژنام «امام» را هم پذیرفت. بدینسان برای نخستین بار مامون در سال 194 عربی (816 میلادی) خودش را «امام» و در سال 201 عربی (823 میلادی) «خلیفه الله» نامید. به کمک اسناد نوشتاری نمیتوان این ادعا را که میگوید که این پاژنام در زمان «خلفای راشدین» بکار برده شده است، راستی آزمایی کرد. بیان این پاژنام در گزارش های «تاریخی شده» تبری، تنها بازتاب دهنده یک دوره افسانه ای در تاریخ آغاز اسلام است.

## 8.3 تاریخگذاری

تاریخگذاری ها از تاریخ عربی پیروی میکنند. آغاز این تاریخگذاری سال 622 میلادی است، یعنی سال پیروزی بیزانس بر شاهنشاهی ساسانی. از این تاریخ، فرمانروایی عرب ها آغاز میشود. معاویه که یک عرب مسیحی است در سال 20 عربی (642 میلادی) پس از مرگِ هراکلیوس کایزر بیزانس پا در جای پای او گذاشت که بر سرزمین های خاور که پیش از این زیر نفوذ بیزانس بودند، فرمانروایی میکرد. در سنگنبشته ای که معاویه بر سردر گرمابه «(Umm Qais) Gadara» برجای گذاشته است، او از روش تاریخگذاری روماند در بیزانس پیروی کرده است. در رده (سطر) نخست این سنگنبشته تاریخ بنیانگذاری شهر (*colonia*) آمده است، سپس تاریخگذاری برپایه سال مالیاتی (*tax year*) بیزانس. در رده سوم، تاریخگذاری برپایه سال عربی انجام گرفته است. به کمک سنگنبشته ها نمیتوان روشن کرد که از چه زمانی تاریخگذاری عربی به تاریخگذاری هجری برگردانده شده است. دلیل این امکان ناپذیری این است که هجرت پیامبر عرب ها که تنها در تاریخ نویسی سنتی اسلامی یک رویداد شناخته شده ای است، در هیچ سنگنبشته ای نمایان نشده است.

## 8.4 شعارهای دینی

برنوشته های دوران معاویه از سال های 42 و 58 عربی هیچ شعار دینی در بر ندارند. حتی شعار «بسم الله» در میان آنها دیده نمیشود.

## 8.5 خدمتکار خدا (عبدالله)

برنوشته عبدالله مک در قبه الصخره در اورشلیم از سال 72 عربی (694 میلادی) دارای نخستین اشاره تاریخیگذاری شده به یک دگرگونی مذهبی است. در اندرون هشت ضلعی (قبه الصخره) بخشی از نوشته ای وجود دارد که به روش یک منشور دینی (Ekthesis) مردم را به گفتگو با هدف رسیدن به یک همداستانی (توافق) در پیوند با نوشته مقدس فرامیخواند (وظیفه نسبت به اسلام). این فراخوان همه مسیحیت را هدف خودش کرده است: "ای اهل کتاب!" در پیوند با مسیحیت روشن میشود که فرستاده خدا، یک عبدالله است، یک خدمتکار خدا. خدمتکار خدا «مُحَمَّدون» است، "برگزیده/ ستایش شده". آن "برگزیده/ ستایش شده خدمتکار خدا" مسیح عیسی بن مریم، "آن مسیح، عیسی، پسر ماریا، فرستاده الله است." همچنین دیوار نویسی فرمانروای گمنام در زیارتگاه مدینه، که به سال 135 عربی (747 میلادی) تاریخیگذاری شده است، هنوز از "خدمتکار خدا که ستوده است"، به نام فرستاده (پیامبر) یاد میکند. این پنداشت (تصور) که عیسی را همچون "خدمتکار خدا (عبدالله)" و "برگزیده/ستوده" میداند، برای نخستین بار روی سکه های زده شده در سرزمین ایران در میان سال 38 عربی (660 میلادی) و سال 60 عربی (682 میلادی) مستند شده است.

## 8.6 اسلام

در این دوره که مورد نظر ماست، این جنبش دینی که برای گسترش اندیشه عیسی همچون "برگزیده/ ستوده خدمتکار خدا (عبدالله)" تبلیغ میکرد، از هم پاشید. در دوران فرمانروایی خلیفه عباسی مامون، پیرامون سال 217-218 عربی (832-833 میلادی)، اندیشه محمد بن عبدالله [کسیکه ستوده است، پسر خدمتکار خدا (عبدالله)] در جایگاه فرستاده خدا به جنبش دینی حکومتی که خودش را «اسلام» مینامید، گره زده شد.

**Note:**

1 Die kenntnisreichste Darstellung der Anfänge der Goldprägung des arabischen Reichs stellt immer noch die bereits erwähnte Studie von Miles aus dem Jahr 1967 dar.

2 Siehe dazu: S. Heidemann, The Merger of two Currency Zones in Early Islam. The Byzantine and Sasanian Impact on the Circulation in Former Byzantine Syria and Northern Mesopotamia. *Iran XXXVI* (1998), pp. 95-112.

3 Siehe den Artikel von P. Crone in *EI<sup>2</sup> IV*, 928-929.

4 „The caliph is clad in a long coat trimmed with Iranian-type pearls, worn over wide trousers, and holds a short sword“ (*EI<sup>2</sup> V*, 14).

5 M. Sharon, An Arabic Inscription from the time of the caliph ʿAbd al-Malik. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 29, London (1966), p. 367-372; Israel Museum, Jerusalem, Inventar Nr. IAA 63-428.

6 Dies trifft auf den Grundriss der Kathedrale von Etchmiadzin aus dem 5. Jahrhundert zu, wo vier Pfeiler die Kuppel tragen. Der Vorgängerbau war eine Basilika (P. Paboudjian, *La Cathédrale d'Etchmiadzine*. Beyrouth 1965, 359) Vergleichbares geschah unter al-Walīd in Damaskus. Dort wurde die dem Johannes geweihte Basilika durch einen Bau ersetzt, welcher auf syrische Traditionen zurückgreift.

7 C. Kessler, ʿAbd al Maliks Inscription in the Dome of the Rock: A Reconsideration. *Journal of the Royal Asiatic Society*, London 1970, p. 6.

8 J. Horowitz, *Koranische Untersuchungen*. Berlin und Leipzig 1926, S. 55.

9 J. G. Stickel, Noch einmal die omajjadische Askalon-Münze und ein Anhang. *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 40 (1886), S. 81-87. Zum Jubiläum der hundertjährigen Nichtbeachtung erschien der erste Verweis auf die Publikation des Weimarer Hofrats Gustav Stickel im Apparat der derzeitigen Standardpublikation zum Thema des „islamischen Leuchters“ von D. Barag im Jahr 1986. Die Nichtbehandlung des Komplexes der Tempelgeräte des salomonischen Tempels – neben dem Leuchter erscheinen noch andere Objekte – durch die Islamwissenschaft erscheint mir symptomatisch für die Behandlung von Sachthemen im Bereich dieser Wissenschaft. Man bedenke hingegen das Vorgehen Th. Mommsens bei der Erforschung der römischen Geschichte. Er war sich nicht zu schade für eine ausgebreitete Beschäftigung mit Numismatik und Staatsrecht. Allein die Islamwissenschaft ist der Hybris verfallen, auf Philologie und Literaturwissenschaft allein eine Aussage über die Historie gründen zu wollen.

10 P. Brown, *The World of Late Antiquity AD 150 – 750*. London 1971, p. 174.

11 D. Barag, The Islamic Candlestick Coins of Jerusalem. *INJ* 10 , pp. 40 – 48, Tafel 7-9.



12 „Auch im Zusammenhang mit der byzantinischen Kunst sollte Herakleios erwähnt werden. Aus seiner Regierungszeit, höchstwahrscheinlich aus den Jahren 628-630, stammen nämlich die neun schönen silbernen Teller, die 1902 bei Lambousa (Lapethos) an der Nordküste Syriens gefunden wurden und von denen sich jetzt drei im Cyprus Museum in Nikosia und sechs im Metropolitan Museum in New York City befinden. Auf diesen Tellern sind Szenen aus dem Leben des biblischen Königs David dargestellt. Schon Konstantin I., Markianos und Justinos I. waren als „neuer David“ gefeiert worden, ganz im Einklang mit der byzantinischen Kaiser- und Reichsidee, und auch in späteren Zeiten waren solche Akklamationen im Gebrauch. Herakleios, seit 629 basileus, hatte ebenfalls allen Grund, sich mit David zu identifizieren, besonders nach Beendigung des Krieges gegen Chosroes; und in diesem Sinne müssen die Teller, deren programmatischer Charakter unverkennbar ist, verstanden werden. Hinzu kommt noch, dass Herakleios und Martina kurz nach der Zurückführung des hl. Kreuzes nach Jerusalem ein Sohn geboren wurde und dass sie ihn David nannten; dieser wurde 638 zum Kaiser [sic] gekrönt“ (Artikel „Herakleios, byzantinischer Kaiser“ von H. A. Pohlsander in: *Biographisch-bibliographisches Kirchenlexicon*, XIX (2001), Sp. 654)

13 Heute ein Stadtteil Kairos. Der Name rührt von lat. fossatum her. Dies ist der Graben, hinter den sich römische Truppen des Abends im Feindesland zurückzogen.

14 RCEA inscription no. 8, No line divisions are given. Zitiert nach Y. Nevo und J. Koren, *Crossroads to Islam*, a.a.O., p. 410.

15 Walker, Catalogue II., p. 59-60.

16 Hinsichtlich der noch Jahrhunderte später nachweisbaren Beherrschung des Lateinischen am Hof des fatimidischen Kalifen in Nordafrika siehe: H. Halm, *Les Arabes et L'Héritage Byzantin en Afrique du Nord*. *REI* 55-58 (1987-1989), p. 288-89: „En 947, après la défaite du fameux rebelle berbère Ab? Yaz?d al-??ri??, le jeune calife entreprend une campagne qui le mène au coeur du Maghreb central jusqu'aux bords du Sahara. (...) Notre calife, toujours impatient de connaître des ruines romaines, monte sur la colline; près du plus grand des trois tumulus, il trouve une inscription ‚bi-r-rumiya‘, ‚en latin‘, et demande à un de ses compagnons de lui traduire le texte dont voici le teneur: ‚Je suis Salomon le stratège, et cette ville s'appelle Mauritanian‘“ (...). Ce qui frappe dans cet épisode, c'est le fait qu'il y avait dans l'entourage du calife quelqu'un qui était capable non seulement de traduire une inscription latine en arabe, mais de rendre correctement le terme *magister militum* par le mot arabe correspondant, *as-sardaghus* (*strategós*).“.

17 Walker, Catalogue II., p. 61 f.

18 Walker, Catalogue II., p. 65.

19 Walker, Catalogue II., p. 67.

20 Walker, Catalogue II., p. 66, no 170.

21 Walker, Catalogue II., p. 71, no. 179.

22 Walker, Catalogue II., p. 65, no 169; p. 67, no 173; p. 68, no 177; bemerkenswert ist, dass auf die lateinische Form der *basimala* die Bezeichnung des Münznominals *Solidus* folgt.

Somit war zur Zeit ʿAbd al-Malik auch keine einheitliche Terminologie für die Münzprägung vorhanden.

[23](#) Walker, Catalogue II., p. 70, no C.(ambridge) 11.

[24](#) Walker, Catalogue II., p. 71, no 178.

[25](#) Siehe zur Verwendung der Vorgängerformeln, wie gr. *en onomati tou theou* im byzantinischen Kanzleigebrauch. Die Araber bildeten eine arabische Entsprechung, die *basmala*. Y. Nevo u. J. Koren, *Crossroads to Islam*, a.a.O., p. 310.

[26](#) Walker, Catalogue II., p. 73, no C.(ambridge) 12.

[27](#) „Man braucht es nur auszusprechen, und es wird einleuchten, dass diese Monophysiten die Fortsetzer der syrischen und ägyptischen Neuplatoniker gewesen sind. Beide waren Verfechter des Prinzips der göttlichen Einheit. Sie unterdrückten nicht gänzlich, was ihnen vorgegeben war: weder die Neuplatoniker die Vielheit der antiken Götter noch die Monophysiten den Logos neben dem Vater. Aber sie entwerteten, was der Einheit widersprach, indem sie es in ihr aufhoben. Es war die gleiche Haltung, die bei den Neuplatonikern und Monophysiten hervortritt, und schwerlich wird Zufall sein, dass beide sich aus Ägypten und Syrien rekrutierten. Das leidenschaftliche Streben zur göttlichen Einheit hat das Denken beider Länder geprägt“ (F. Altheim, *Entwicklungshilfe im Altertum*, a.a.O., p. 37).

[28](#) Walker, Catalogue II., p. 73, B(erlin) 12.

[29](#) Siehe dazu H. Halm, *Les Arabes et L’Héritage Byzantin en Afrique du Nord*. *REI* 55-58 (1987-1989), p. 292.

[30](#) Walker, Catalogue II., p. 240, no P(aris) 127.

[31](#) Walker, Catalogue II., p. 63, no P(aris) 28.

[32](#) A. Elad, *Why did ʿAbd al-Malik build the Dome of the Rock? A Re-examination of the Muslim sources*. in: *Bayt al-Maqdis, Jerusalem and early Islam*, ed. by Jeremy Johns. Oxford 1999 (Oxf. Studies in Islamic art, vol. IX, Part I.: „He ends his report by saying that no one in Syria had ever doubted that the Banu Umayya were the sole representatives of the Prophet. In this context it is worth noting the report that, immediately after the ʿAbbasids victory, a delegation of Syrian notables visited the first ʿAbbasid caliph, Abu ʿl-ʿAbbas al-Saffah, and swore that they had been unaware that the Prophet had any other relatives or a family worthy of succeeding him except the Umayyads, until after the ʿAbbasids had seized power.“ Dieser Bericht findet sich bei al-ʿasan ibn Aʿmad al-Muhallab?. Er ist ein Reflex auf die Weiterentwicklung der Vorstellung von Jesus als dem *muʿammad* zu *Muʿammad*, Prophet der Araber, im zweiten Jahrhundert der arabischen Ära.

[33](#) Siehe dazu die Veröffentlichung von R. B. Serjeant, *Hud and Other Pre-Islamic Prophets of Hadramawt*. *Le Muséon* LXVII. Löwen 1954, pp. 121-179, passim.

[34](#) J. Wellhausen, *Das Arabische Reich*, a.a.O., S. 217: „Gegen seine christlichen Untertanen war er [Hisham bn ʿAbd al-Malik] darum doch nicht intolerant; er gestattete ihnen (den Melchiten?) die Wiederbesetzung des Stuhls von Antiochia, woran sie seit vierzig (sic!)

Jahren verhindert worden waren, allerdings unter der Bedingung, dass sie keinen gelehrten und vornehmen Mann, sondern einen einfachen Mönch, seinen Freund Stephanus, zum Patriarchen wählten ? wozu sie sich den auch verstanden.“ Dazu Fußnote 1) Theoph. A.M. 6234, vgl. 8236.

[35](#) Siehe dazu die Bemerkung von Y. Nevo u. J. Koren, *Crossroads to Islam*, a.a.O., p. 419: „masjid is a common Aramaic term for „place of worship.“ The word „mosque“ can translate it, provided it is not taken to imply a mi?r?b-oriented structure; there is no archeological evidence that the type of structure we today call a „mosque“ existed in Walid’s time“.

[36](#) Walker, Catalogue II., p. 76, no 182.

[37](#) Walker, Catalogue II., pp. 70-73, nos. C(ambridge) 11 – C(ambridge) 14.

[38](#) Walker, Catalogue II., p. 76, P(aris) 49.

[39](#) Walker, Catalogue II., p. 78, no 184.

[40](#) Walker, Catalogue II., p. 78, no 184.

[41](#) Walker, Catalogue II., p. 77, no P(aris) 47.

[42](#) Walker, Catalogue II., p. 79, C(ambridge) 17.

[43](#) Y. Nevo u. J. Koren, *Crossroads to Islam*, a.a.O., p. 258: „For although the terms „the Prophet“ and „the Messenger of God“, alone or in combination, are all-pervasive in the Qur’an, its central named religious figure is not Mu?ammad, who is mentioned only four times, but Moses.“

[44](#) Die Münzen sind unpubliziert. Sie befinden sich in schwedischen Museen und werden von den dortigen Fachleuten fälschlich den Chazaren an der unteren Wolga zugeordnet. Sie sollen als Nachweis dafür dienen, dass die Chazaren zu dieser Zeit jüdisch geworden seien. Wenn bei den Chazaren das Bedürfnis bestanden haben soll, die Annahme des Judentums derart zu dokumentieren, dann muss man sich doch fragen, warum sie nicht Silbermünzen mit hebräischen Inschriften geprägt haben. Ihr Gott verkündete weder in reinem Arabisch noch hieß er sie arabisch schreiben. Den Handel treibenden Wikingern hingegen war sicher gleich, wer was und wie in Münzinschriften vermerkte, denn sie machten aus den Münzen sowieso nordisches Hackgeld und gaben es ihren analphabetischen Fürsten mit ins Grab. Im Mittelalter prägten polnische Juden silberne Handelsmünzen mit hebräischen Inschriften. Sie wurden von den Angehörigen aller Religionen und Bekenntnisse gerne angenommen, denn der Silbergehalt der Gepräge war hoch. Was hätte daher die jüdisch gewordenen Chazaren davon abhalten sollen, sich auf Hebräisch zu Moses als ihrem Propheten zu bekennen?

[45](#) Siehe Silber-Prägung im Stil der Marw?niden mit Datierung 137 von Ifriqiya, Sotheby’s, London, Coins, Medals, Decorations and Banknotes, 2 & 3 May 2001, Lot No 912 (Dirham, Ifriqiya 137); für den Fortgang der Prägetätigkeit im Osten im Stil der Marw?niden stehen zwei Dirham-Stücke von ?aršist?n in der Sammlung S. E. Scheich ?amad bn ?Abd Allah ?l-??n? in Doha / Qa?ar).

[46](#) Y. Nevo, Z. Cohen, D. Heftman, *Ancient Arabic Inscriptions from the Negev*, vol. I., Jerusalem 1993, p.142.

[47](#) Siehe dazu R. B. Sergeant, Saint Sergius. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* XXII, London 1950, p. 574 f.

[48](#) Siehe die Übersicht über die Münzprägung der Parteien in der Zeit von 127 -133 nach den Arabern von C. Wurtzel, *The Coinage of the Revolutionaries in the Late Umayyad Period. A.N.S. Museum Notes* 23, New York 1978, S. 161-199.

[49](#) Siehe dazu den Dirham dieser Münzstätte aus diesem Jahr. Sotheby's, London, Auktion vom 25 & 26. 4. 1996, Lot no 414.

[50](#) Zum Namen der Dynasten findet sich folgendes in dem Artikel al-Barʿmika der *EP*, I, 1033-36: „1. Origins. – The name Barmak, traditionally borne by the ancestor of the family, was not a proper name, according to certain Arab authors, but a word designating the office of a hereditary high priest of the temple of Nawbahar, near Balkh.“

[51](#) Siehe dazu den Dirham von 185 Auktion Spink, London, 31. März 2005, Lot no 337.

[52](#) Lavoix, *Catalogue des Monnaies Musulmanes*, I., Paris 1887, p. 223, No. 913.

[53](#) Sammlung Baldassari, *Leu Numismatics*, Zürich 1995, p. 47, no 501 = Samarqand 210.

[54](#) Walker, *Catalogue* II., xxxvi, Fn. 4: „For example on the coins of Maʿmūn (see Lavoix, *ibid.*, nos. 604 and 613; Miles, *N.H.R.*, nos. 103, 104 and 106).

[55](#) Siehe dazu P. Crone, *God's Caliph*, Cambridge 1986, pp. 4-21 *passim*.

[56](#) Siehe dazu eine Silberprägung aus dem Jahr 194 von Madinat Samarqand. Der Stempel für die Münzprägung war umgeschnitten worden, das Wort *al-imʿm* wurde über den Titel *al-amʿr* graviert. Sammlung Baldassari, *Leu Numismatics*, Zürich 1995, S. 47, Nr. 491.

[57](#) *EP* VII, 784.

[58](#) R. N. Frye, *The Heritage of Persia*, a.a. O., p. 251.

[59](#) „Furthermore, with the object of wooing the support of the Shiʿis ‚Ali was proclaimed ‚the best of the Companions. After the Prophet‘ (in 211 / 826, reaffirmed in 212 / 827)“ (*EP* VI, 337).

[60](#) Siehe dazu auch die bemerkenswerte Prägung mit Nennung al-Maʿmūns von der Münzstätte al-Quds, datiert auf 217 (der arabischen Ära, oder nach der Hiʿra? Der Zeitpunkt der Einführung der Hiʿra-Ära unter der Regierung al-Maʿmūns lässt sich nicht aus den Inschriften klären. Es fehlt weiterhin jeder Hinweis auf die Hiʿra in den Datierungen der Münzinschriften) (N. G. Nassar, *The Arabic Mints in Palestine and Trans-Jordan*, *Quarterly of the Department of Antiquities in Palestine*, Vol. XIII, Jerusalem 1948, p. 119).